



آخرین خورشید پیدا

نگرشی کوتاه بر زندگانی

امام حسن عسکری علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آخرين خورشيد پيدا

نويسنده:

واحد تحقيقات مسجد مقدس جمکران

ناشر چاپي:

مسجد مقدس جمکران

فهرست

۵	فهرست
۷	آخرین خورشید پیدا: نگرشی کوتاه بر زندگانی امام حسن عسکری علیه‌السلام
۷	مشخصات کتاب
۷	پیشگفتار
۸	ولادت نور
۹	آخرین خورشید پیدا
۹	زندگی در محاصره‌ی دشمن
۱۱	نگاهی به عملکرد دشمن
۱۱	اشاره
۱۴	ایجاد تردید در امامت
۱۵	رقیب یا یاور؟
۱۵	رفع مشکل نه بداء
۱۶	ناشناس ماندن
۱۷	برخی ویژگی‌های امام
۱۷	عبادت و اطاعت پروردگار
۱۷	دانش و حکمت
۱۸	زهد و بی‌رغبتی به دنیا
۱۸	حلم و بردباری
۱۹	کرم و بخشندگی
۱۹	دلسوزی و مراقبت نسبت به شیعیان
۲۰	گواهی دشمنان بر فضیلت امام
۲۱	تأملی در معجزه‌ی باران
۲۱	اشاره

۲۲ وظیفه‌ی ما
۲۲ مبارزه و ستم‌ستیزی امام
۲۳ خلفای جور معاصر با امام عسکری
۲۵ در آرزوی وصال
۲۷ امام عسکری و غیبت حضرت مهدی
۲۸ در انتظار شهادت
۳۰ توطئه و فریب
۳۱ پس از امام
۳۳ آغاز فتنه‌ها
۳۳ در سایه‌سار کلام امام
۳۴ به عنوان حسن ختام
۳۴ پاورقی
۳۷ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

آخرین خورشید پیدا: نگرشی کوتاه بر زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: آخرین خورشید پیدا: نگرشی کوتاه بر زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام / مولف واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران)، ۱۴۱۷ق. = ۱۳۷۵.

مشخصات ظاهری: ص ۹۶

شابک: ۱۸۰۰ریال؛ ۱۸۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۳؛ ۴۰۰۰ریال

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: حسن بن علی (ع)، امام یازدهم، ۲۶۰ - ۲۳۲ق. -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: مسجد جمکران. واحد تحقیقات

شناسه افزوده: مسجد جمکران

رده بندی کنگره: ۳آ/BP۵۰

رده بندی دیوبی: ۲۹۷/۹۵۸۴

شماره کتابشناسی ملی: ۶۶۲۲-۷۵

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم (یا صاحب الزمان ادرکنا) پاسداری از حریم توحید و حفظ سنتهای مبتنی بر وحی، در ادامه‌ی رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، مهمترین مسئولیتی بوده که بر دوش هر یک از امامان بزرگوار ما سنگینی می کرده است. ادای این مسئولیت در دورانهای مختلف، بر حسب شرایط گوناگون اجتماعی و برخوردهای متفاوت حکومتهای غیر الهی، شکلهای گوناگون داشته است. بدون تردید یکی از دشوارترین دورانهایی که کیان ولایت و امامت به عنوان حصن و حصار ارزشهای توحیدی، و موجودیت موالیان و معتقدین به رهبری معصومین علیهم السلام، به عنوان مرزداران و پاسبخشان آن را، تهدید به نابودی می کرده است، دوران پس از شهادت امام رضا علیه السلام تا آغاز غیبت حضرت مهدی ارواحنا فداه است. دورانی که در آن، انواع توطئه‌ها برای محو اسلام ولایت و جایگزینی اسلام خلافت، صورت گرفته و شدیدترین فتنه‌ها برای دور نگهداشتن جامعه‌ی اسلامی از مسیر رهبری اهل بیت علیهم السلام طرح ریزی شده است. این فتنه‌ها و توطئه‌ها که در طی شش سال امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، از رشد و پیچیدگی بیشتری برخوردار بوده، [صفحه ۶] عاقبت زمینه‌ی بهره‌وری مستقیم مردم جامعه، از وجود امام معصوم علیه السلام را از بین برده و مقدمات غیبت طولانی دوازدهمین امام مسلمین را فراهم ساخت. در این نوشتار، به بهانه‌ی میلاد یازدهمین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، با نگاهی گذرا، به زندگانی افتخار آفرین آن امام بزرگوار، کوشیده‌ایم که به سیر انتقال دوران ظهور به عصر غیبت و موجبات آن اشاره‌ای داشته باشیم. باشد که در سایه‌ی انقلاب ارزش آفرین و حیاتبخش اسلامی به رهبری امام راحل قدس سره و در پرتو جمهوری اسلامی که یادگار شهیدان به خون خفته راه ولایت است، مقدمات سیر انتقال دوران غیبت به عصر ظهور شکوهمند حضرت بقیه الله الاعظم حجة بن الحسن العسکری

فراهم آید. ان شاء الله اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمة تعز بها الاسلام و أهله و تذلل بها النفاق و أهله و تجعلنا فيها من الدعاء الى طاعتك و القادة الى سبيلك و ترزقنا بها كرامة الدنيا والآخرة. آمين رب العالمين مسجد مقدس جمکران واحد تحقیقات هشتم ربیع الثانی ۱۴۱۷ تابستان ۱۳۷۵ [صفحه ۷]

ولادت نور

بسم الله الرحمن الرحيم در بین کاروانی که به دستور «متوکل» و به سرپرستی «یحیی بن هرثمه»، راه مدینه تا سامراء را می‌پیمود، کودکی چهار پنج ساله وجود داشت که در کنار پدر بزرگوارش امام علی النقی علیه السلام، می‌رفت تا فصل تازه‌ای از زندگانی خویش را در غربت آغاز کند. گویا هنوز صدای ضجه مادر و خواهرانش را می‌شنید و صحنه‌ی وداع پدر با قبر رسول الله صلی الله علیه و آله را پیش چشم داشت. محزون و گرفته بود و به حاشیه‌ی افق که زیر تابش آفتاب داغ صحرا، جلوه‌ای خیره کننده یافته بود، چشم دوخته و به فکر فرو رفته بود. به یاد آورد که یحیی و همراهانش با نشان دادن نامه‌ای از متوکل، به خانه‌ی آنان وارد شدند و به جستجوی خانه پرداختند و زمانی که جز چند قرآن و کتاب دعا و رسائل علمی نیافتند، ناامیدانه بیرون آمدند و به مردم مدینه که به عنوان اعتراض به این حرکت حکومت، در کنار [صفحه ۸] خانه‌ی امام خود جمع شده بودند گفتند: سوگند می‌خوریم که آزاری به آن حضرت نرسانیم. ما فقط مأموریم که امام شما را همراه با گزارشی از وضعیت بیت ایشان به سامراء منتقل سازیم. [۱] و سپس نامه‌ی خلیفه را برای مردم قرائت کردند که به موجب آن، از امام برای رفتن به عراق دعوت شده بود. متوکل در این نامه نوشته بود: «چون مطلع شدیم که والی مدینه عبدالله بن محمد نسبت به شما سلوک نادرستی داشته است، منصب او را تغییر دادیم و محمد بن فضل را به جای او تعیین نمودیم و او را به اعزاز و تکریم شما مأمور ساختیم. ما خواهان آن هستیم که اگر بر شما دشوار نباشد با هر کس از اهلیت و نزدیکان خود که می‌خواهید متوجه این سامان شوید و بدانید که هیچیک از اهلیت و فرزندان خاصان خلیفه، از شما گرامی تر نیستند.» [۲]. «حسن بن علی علیه السلام» این کودک به ظاهر خردسال که دنیایی از معرفت و بصیرت را در سینه‌ی کوچک خویش نهان داشت بخوبی درک می‌کرد که در پس این چهره‌های آرام، و در ورای این رفتار محترمانه، دیگر بار توطئه‌ای علیه کیان ولایت اهلیت و پیامبر صلی الله علیه و آله در حال شکل گرفتن است. سه دهه پیشتر، جد اعلایش امام رضا علیه السلام را نیز با چنین حیل‌هایی [صفحه ۹] از کنار حرم پیامبر صلی الله علیه و آله، از مدینه خارج ساخته و به مرو کشاندند، تا علاوه بر محاصره‌ای همه جانبه، اسباب قتلش را فراهم سازند. و اینک این متوکل بود که تحت تأثیر اخبار وارده از جزیره‌العرب و سعایت‌های گوناگون اطرافیان خود، به نقشه‌ای مشابه می‌اندیشید. همین چندی پیش بود که «بریحی‌عباسی» امام جماعت حرمین، در نامه‌ای به متوکل نوشت: «اگر تو را به مکه و مدینه حاجتی هست علی بن محمد را از این دیار بیرون بر، که اکثر مردم این ناحیه به اطاعت او گردن نهاده‌اند.» [۳]. یادش می‌آمد زمانی که کاروان کوچک فرستادگان دارالحکومه به همراه او و پدر بزرگوارش، از دروازه‌ی مدینه بیرون می‌آمدند، زن و مرد و پیر و جوان مدینه گریه می‌کردند و او شگفت‌زده بود که چرا؟ اگر این مردم امام خود را می‌خواهند و به اسارت او معترضند، چرا بر نمی‌آشوبند؟ چرا به گریه اکتفا می‌کنند؟ مگر نه اینست که محبت امام، ایشار می‌طلبد و اطاعت از امام، نثار مال و جان را اقتضا می‌کند؟ آیا اینان متوکل را نمی‌شناسند و با فسادگری‌ها و شهوت پرستی‌هایش آشنا نیستند؟ آیا از جاسوسها و خبرچینان پراکنده در همه جا می‌هراسند؟ یا در شیعه بودن خویش به شعار بسنده می‌کنند و افشاندن اشکی را برای اثبات محبت و اطاعت خود از امام، کافی می‌دانند؟ [صفحه ۱۰] صدای مهربان امام علیه السلام او را به خود می‌آورد: فرزندم حسن! به چه می‌اندیشی؟! نگاهش را به چشمان مهربان پدر می‌دوزد و اشک در گوشه‌ی چشمانش حلقه می‌زند. لبان زیبایش به ذکر خدا مترنم می‌شود: «حسبنا الله و نعم الوکیل». پدر او را در آغوش می‌کشد و بر جبین گشاده‌اش بوسه‌ای می‌نشانند.

آخرین خورشید پیدا

در جمعه‌ی هشتم ماه ربیع‌الثانی سال ۳۲۳ (ه. ق.)، [۴]، فرزند دیگری از سلاله‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه پا به عرصه‌ی گیتی گذاشت. پدر گرامیش امام علی النقی علیه‌السلام طبق فرموده‌ی پیامبر و براساس انتخاب الهی، او را حسن نامید. مادرش، اشرفزاده‌ای پاک طینت و با فرهنگ بود، که در یکی از جنگها به اسارت مسلمین در آمده و توفیق خدمت آستان دهمین امام شیعیان را یافته و با به دنیا آوردن مولود خجسته‌ی خویش، آزاد گشته و از همین روی «امولد» نامیده می‌شد. مشهورترین نامی که از ایشان در کتابها یاد شده، «حدیث» و «سلیل» است. از آن بانوی گرامی که به فرموده‌ی امام دهم، دور از هر زشتی و پلیدی، و در امان از هر آفت و عاهتی بوده و به شهادت بسیاری از تاریخ نگاران به عرفان [صفحه ۱۱] و درستکاری اشتهار داشته است، به نامهای «سوسن»، «حدیثه»، «حریبه» نیز یاد شده است. [۵]. او بعدها، پس از شهادت امام عسکری علیه‌السلام، با عنوان «جده» در بین شیعیان و موالیان نوه‌ی غائب از نظر خود، حضرت مهدی - سلام الله علیه - مشهور گشت، آنسان که پناه و دادرس آنان شمرده می‌شد و کمکه‌های مالی و معنوی او، گره‌گشای کارشان محسوب می‌گشت. در کتب حدیث، از امام حسن عسکری علیه‌السلام بیشتر با کنیه‌ی مبارک او «ابومحمد» یاد شده و لقبهای متعددی برای ایشان ذکر شده است. مشهورترین لقب او در آن دوران «ابن‌الرضا» بود، همچنانکه پدر و جدش نیز بیشتر با همین لقب اشتهار داشتند. بعدها «زکی» و «عسکری» به عنوان لقب ایشان شهرت یافت، از آنرو که پاک و تزکیه شده و منسوب به محله‌ی عسکر بود. لقب‌های دیگری نیز در کتب مختلف نقل شده است که از آن جمله است: [۶]. خالص: بدین خاطر که خلوصی ستودنی داشت، و در دلش جز محبت خدا، و در اندیشه‌اش جز یاد خدا نبود. و رفتارش از هر شائبه‌ای بری، وجود نازنینش از هر آلودگی و عیبی منزّه بود. صامت: بدان جهت که خاموشی می‌گزید و جز به ضرورت سخن نمی‌گفت، و بسیار تفکر می‌فرمود. [صفحه ۱۲] هادی: از آنرو که چراغ هدایت بود و چونان پدرش در دوران پر فتنه‌ی حکومت خلفای جور بنی‌عباس، نشان دهنده‌ی صراط مستقیم الهی بود. رفیق: به نشانه‌ی اینکه از او جز رفق و مدارا دیده نشد، و همراهی و مساعدتهایش شامل همگان می‌گشت و با هر کس به لطف و احسان رفتار می‌نمود. نقی: بدان سبب که به پاکیزگی و طهارت نفس شهرت داشت. خاص: از آنرو که از جانب خدا به کرامات و فضایل فراوان و استجاب دعا، اختصاص یافته بود. کثرت لقبهای آن حضرت را می‌توان دلیلی بر اختناق حاکم بر جامعه‌ی آنروز بشمار آورد که جاسوسها در کوچه و بازار مسلمین در پی کسانی بودند که با یاد کردن آن امام مظلوم، انتساب خویش به ولایت و تشیع را نشان دهند. شیعیان برای گرفتار نشدن به دام مأموران حکومت و برای در امان ماندن از شکنجه و آزار بی‌نهایت، ناگزیر با رعایت مناسبتی خاص، لقب و عنوانی جدید را برای نقل و انتقال فرمایشات آن بزرگوار انتخاب می‌کردند. همچنانکه همین فشار حکومت، در شناسایی و دستگیری حاملان علوم اهل بیت و ناقلان حدیث و راویان اخبار بوده است که باعث اختلاف در ثبت و ضبط و انتقال صحیح و دقیق روز، ماه و حتی سال ولادت برخی امامان، از جمله امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌شده است، چنانکه در ولادت همین بزرگوار، برخی روز دهم، [صفحه ۱۳] و بعضی روز چهارم را به جای روز هشتم ربیع‌الثانی ذکر کرده و برخی دیگر ماه ربیع‌الاول را بجای ربیع‌الثانی آورده و گروهی سال ۲۳۰ (ه. ق.)، و گروهی دیگر سال ۲۳۱ (ه. ق.) را سال ولادت او نگاشته‌اند. و از همه عجیب‌تر اینکه حتی در مکان ولادت آن بزرگوار نیز اختلاف کرده، و بعضی محل تولد امام عسکری علیه‌السلام را سامراء نوشته‌اند. [۷].

زندگی در محاصره‌ی دشمن

زمانی که معتصم، برادر مأمون عباسی، پس از مرگ او به بغداد وارد شد و از مردم بیعت گرفت، به کمک اترکی که در منصبهای مختلف به دربار او خدمت می‌کردند، شهر سامراء را در شمال شرقی بغداد بنیاد نهاد. در این شهر، محله‌ای را به استقرار نیروهای

نظامی اختصاص داد که به همین جهت «عسکر» نامیده شد. این محل که به خاطر ترس از تحرکات شیعیان و موالیان اهلیت علیهم السلام - که اصلی ترین مخالفین حکومت بودند - به اقامتگاه اجباری امام هادی علیه السلام و فرزندان ایشان، خصوصا امام حسن عسکری علیه السلام تبدیل گشت [۸]، آنچنان تحت مراقبت عمال حکومت بود که ارتباط شیعیان و دوستان آنان [صفحه ۱۴] اهلیت علیهم السلام با امام و رهبر خویش را تقریبا ناممکن می ساخت. امام حسن عسکری علیه السلام بطور خاص در طی شش سال [۹] دوران امامت پر رنج خویش، شرایط دشواری را در این شهر گذراندند. شیعیان، غالبا از دیدار ایشان محروم بودند و اطلاعات و اخبار شیعیان و فرمایشات و رهنمودهای آنحضرت تنها توسط چند تن از دوستان خاص و امتحان شده و با ثبات، رد و بدل می شد که بطور ناشناس و با استفاده از سلاح تقیه، در بین مأموران مراقب محله، نفوذ کرده و یا به عناوین مختلف به محله رفت و آمد می کردند. در پاره‌ای روایات به گونه‌ای خاص، به شرایط ویژه و مراقبت‌های استثنایی محل زندگی و رفت و آمد و کیفیت ارتباطات امام علیه السلام اشاره شده است:

الف) یکی از اصحاب حضرت عسکری علیه السلام می گوید، «با جمعی از یاران در «عسکر» گرد آمدم و منتظر ماندیم تا روزی که مقرر بود حضرت ابو محمد عسکری علیه السلام سواره از محله خارج گردد. در همین ایام نامه‌ای به دست ما رسید که در آن فرموده بود: مواظب باشید، هیچیک از شما نباید بر من سلام کند و نباید به دست یا چشم خود به من اشاره نماید. زیرا شما نسبت به جان خود در امان نیستید.» [۱۰].

ب) محمد بن عبدالعزیز بلخی، دوستی با احساس، از راه دور آمده تا چشمان حسرت کشیده‌اش را به دیدار امام و مولای خویش [صفحه ۱۵] روشن گرداند. اینک که به سامراء رسیده، همه چیز را در هاله‌ای از بیگانگی و ناآشنایی می نگرد. نگاههای بی احساس مردمان شهر آزارش می دهد، حالت خوف و هراسی که بر چهره و رفتار همه‌ی رهگذران سایه افکنده است قلبش را می فشارد. رفتار مرموز ساکنان شهر بی تابش کرده است، که ناگهان امام علیه السلام را می بیند مثل نوری در ظلمات. بند قلبش می خواهد پاره شود، و زمام اختیار از دستش خارج گردد. می خواهد برخیزد و فریاد بزند. می خواهد بر این مردم ظلمت گرفته بشورد و نور را، چشمه‌ی خورشید را نشانشان بدهد. اما بی تفاوتی مردم، او را به تردید می اندازد. از خود می پرسد برآستی اگر برخیزم و فریاد بزنم و بگویم ای مردم این حجت خداست، این رهبر الهی شماست او را بشناسید و به دامانش در آویزید، با من چه می کنند؟ آیا برآستی مرا می کشند؟ در اینجا امام علیه السلام به نزدیکی او می رسند و با آوردن انگشت سبابه به نزدیک لبان خود، اشاره می فرمایند که ساکت باش! آن شب به هر ترتیب که بود خود را به امام علیه السلام می رساند و حضرت به او می فرمایند: «تنها دو راه بیشتر ندارید: یا دوستی ما را کتمان کنی، یا تن به کشتن بسپاری. پس به خاطر خدا بر جان خویش بترس.» [۱۱].

ج) ابویعقوب اسحاق بن أبان، در بیان کیفیت ارتباط امام حسن عسکری علیه السلام با شیعیان خود می گوید: امام ابو محمد علیه السلام حتی زمانی [صفحه ۱۶] که در حبس بسر می برد، کسی را نهانی بسوی شیعیان و اصحاب خود می فرستاد و به آنان می فرمود: به فلان موضع بروید یا به خانه‌ی فلانی بروید و در شبانگاه و تاریکی شب حرکت کنید و فلان شب را در آنجا باشید که مرا در آنجا خواهید یافت. و این در حالی بود که گماشتگان بر آن حضرت و مأموران مراقب او، شبانه‌روز بر در خانه‌ای که حضرت در آن محبوس بود کشیک می دادند و لحظه‌ای آن را ترک نمی کردند. و چنان بود که هر پنج روز یکبار این گماشتگان و مأموران تعویض می شدند و اشخاص جدیدی به جای آنها می آمدند و هر بار سفارشات لازمه نسبت به مراقبت از او و دقت در عدم ترک محبس صورت می گرفت. با این همه وقتی که شیعیان و یاران حضرت به آن محل معهود می رسیدند امام علیه السلام را می دیدند که پیش از آنان در آنجا حاضر گشته است. پس حاجت‌های خویش را بیان می کردند و او بر حسب شأن و مطابق با مرتبه‌ی فهم هر کس حاجاتشان را برآورده، سؤالاتشان را پاسخ می گفت. و پس از آن هر یک از آنان با خاطره‌ی کرامت و معجزات آن حضرت به منزل خویش باز می گشت، در حالیکه او همچنان در حبس دشمنان به سر می برد. [۱۲]. د) ابوهاشم

جعفری گوید: با گروهی از شیعیان در زندان به سر می‌بردم. روزی حضرت ابومحمد علیه‌السلام و برادرش جعفر را به زندان وارد کردند. ما همگی برخاستیم و در تخفیف خستگی و ناراحتی آن [صفحه ۱۷] حضرت کوشیدیم و من چهره‌ی او را بوسیدم و او را بر تشکچه‌ای که نزد من بود نشاندم.... در حبس مردی جمعی - اهل قبیله‌ی جمح - با ما بود که ادعا می‌کرد شیعه‌ی علوی است. حضرت ابومحمد علیه‌السلام رو به ما کرد و فرمود: «اگر مردی که از مخالفین شماست در بین شما نمی‌بود، به شما خبر می‌دادم که خداوند چه زمانی روز رهایی شما را می‌رساند.» و اشاره به آن مرد جمعی نمود و او بلافاصله خارج شد. حضرت فرمود: این مرد از شما نیست پس مراقب بوده و از او بر حذر باشید، زیرا در جامه‌اش گزارشی را پنهان نموده است که آن را برای خیر دادن به حاکم نسبت به گفته‌های شما نوشته است. یکی از زندانیان برخاست و به جستجوی جامه‌ی او پرداخت، پس همانطور که امام علیه‌السلام فرموده بود گزارشی را در آن یافت که اتهامات بزرگی علیه ما در آن نوشته شده بود و به او خبر می‌داد که ما در صدد هستیم تا از داخل محبس، نقبی زده و بگریزیم. [۱۳]. (ه) روش نامه‌نگاری و رساندن پیامها به شیعیان و وکیلان خاص در دوران امام عسکری علیه‌السلام از پیچیدگی خاصی برخوردار بود، چنانکه برای سالم ماندن از تفتیش‌های مکرر، گاه جاسازی‌های ویژه‌ای ضرورت می‌یافت. آنطور که «داود بن أسود» نقل کرده است که: مولایم ابومحمد علیه‌السلام روزی مرا فرا خواند و چوبی را به من داد که مانند چوبه‌ی پاگرد درب منازل، گرد و استوانه‌ای شکل و دراز بود [صفحه ۱۸] و کلفتی آن به اندازه‌ای بود که کف دست را پر می‌کرد. سپس فرمود: این چوب را به عثمان بن سعید عمروی - که وکیل و نائب آنحضرت بود - برسان. چوب را گرفته و راه افتادم. در بین راه به سقایی برخوردیم که قاطری به همراه مشکهای بزرگ آب در دو طرف آن پیشاپیش خود داشت. راه تنگ بود و قاطر راه را بر من می‌بست. سقاء فریاد کرد که برو کنار و بگذار قاطر رد شود. من چوبی را که به همراه داشتم بالا برده و بر قاطر زدم. ناگهان چوب شکافت و چون در شکاف آن نگرستم چند نامه را در آن پنهان یافتم. به سرعت چوب را در آستین خود پنهان کردم، در حالیکه سقاء مرا دشنام می‌داد. وقتی نامه را دادم و باز گشتم عیسای خادم درب دوم را گشود و گفت: مولایم می‌فرماید چرا قاطر را زدی و پایه‌ی در را شکستی؟ به حضورش رفتم و گفتم: مولای من! من نمی‌دانستم در آن پایه‌ی در چه چیزی هست. فرمود: چرا کاری کردی که پس از آن نیاز به عذرخواهی داشته باشی، بر تو باد که دیگر چنین کاری نکنی. زمانی که می‌شنوی کسی به ما ناسزا می‌گوید، آن را نادیده بگیر و راحت را ادامه بده و مأموریتت را به انجام برسان. مبادا که با ناسزا گوینده‌ی ما درگیر شوی و جوابش را بدهی یا خودت را به او بشناسانی. زیرا ما در سرزمین بد و شهر بدی هستیم. پس راه خود را برو که اخبار و گزارش احوال شما به ما می‌رسد [صفحه ۱۹] و تو باید این را بدانی. [۱۴].

نگاهی به عملکرد دشمن

اشاره

بیست سال تحت محاصره و مراقبت شدید قرار دادن امام معصوم علیه‌السلام، به تنهایی نمی‌توانست اهداف خبیث عباسیان را برآورده سازد و باعث سکوت یا نرمش و سازش امام گردد. یا نور هدایت و ولایت را در بین موالیان آن حضرت به ضعف و خاموشی کشاند. از این رو حکومت جور هر از چندگاه تدبیری تازه می‌اندیشید و در ایذاء و آزار آن بزرگوار و خوار و خفیف کردن او می‌کوشید. و شیعیان را با مشکلی جدید روبرو می‌ساخت: الف) انتقال حضرت به خانه‌های دیگر و تعویض مأموران مراقب. اینکار که خود موجب آزار و خستگی آن بزرگوار بود باعث می‌شد که رابطها و موالیان مشتاق آن حضرت در پیدا کردن محل استقرار به زحمت دچار شوند و نیز از تحت تأثیر قرار گرفتن مأموران جلوگیری شود و احتمال وجود عوامل نفوذی حضرت در بین آنان منتفی گردد. ب) تفتیش خانه‌ی حضرت به بهانه‌های مختلف و جستجوی لوازم منزل در طلب مدارک یا اسلحه. [۱۵].

ج) زندانی ساختن در زندانهای گوناگون. [صفحه ۲۰] بعضی از این زندانها، عمومی بوده و گروهی از مخالفین حکومت یا شیعیان همراه با حضرت زندانی بوده‌اند. چنانکه از روایت ابوهاشم جعفری بر می‌آید که نقل کرده: با گروهی از شیعیان در حبس بسر می‌بردم که حضرت ابومحمد عسکری علیه‌السلام و برادرش جعفر را به حبس منتقل کردند... [۱۶]. برخی دیگر از این زندانها، زندان معمولی و عمومی نبود، بلکه بطور خاص حضرت عسکری علیه‌السلام به آنها منتقل می‌شد. و هر یک گماشته و زندانبانی مشخص داشت که کیفیت شکنجه بر عهده‌ی خود او واگذار می‌شد. از آن جمله است زندانی با زندانبانی به نام «نحریر» که علیرغم اصرار همسرش، خواست حضرت را طعمه‌ی شیران سازد. دیگری زندانبانی به نام سعید است که مأمور می‌شود امام عسکری علیه‌السلام را به حبسی دیگر در کوفه انتقال دهد. زندان دیگری با زندانبانی به نام علی بن اوتاش [۱۷] نیز، در تاریخ مذکور است که دشمنی فراوان با آل محمد صلی الله علیه و آله داشت. [صفحه ۲۱] زندانبان مشهوری که به مناسبت‌های مختلف ذکری از او در روایات مربوط به امام حسن عسکری علیه‌السلام شده است مردی منحرف به نام صالح بن وصیف است که زندان او زندان خشیش نامیده می‌شد. [۱۸]. آخرین زندان آن حضرت، زندانی بود که علی بن جرین زندانبان آن بوده است. [۱۹]. د) گماشتن افراد لاابالی و فاسد برای دخول در بیت آن بزرگوار و استخدام شدن در مسئولیت‌های مربوطه: چنانکه در روایتی که یحیی قشیری آن را نقل نموده است می‌خوانیم: حضرت ابومحمد عسکری علیه‌السلام و کیلی را استخدام کرده بود. و کیلی در منزل حضرت، حجره‌ای را به خود اختصاص داده و خدمتکار سفیدپوستی را به خدمت گرفته بود. چندی نگذشته بود که مراده‌ای بین او و خادم برقرار شد و از او خواست که برایش آبجو بیاورد و به هر حيله‌ای که بود آبجو را به خورد خادم داد. و در حالت مستی با او رابطه‌ی نامشروع برقرار کرد، در حالیکه بین او و ابومحمد علیه‌السلام سه در بسته وجود داشت که قبلاً همگی را قفل زده بود. و کیلی خود اعتراف کرد که من به هوش بودم شنیدم و دیدم که درهای قفل شده یکی یکی باز می‌شوند و ناگهان ابومحمد علیه‌السلام را [صفحه ۲۲] مشاهده نمودم که آمده و بر در حجره ایستاده و می‌فرماید: آی شما! از خدا بترسید. صبح که شد آن حضرت امر کرد خادم را بفروشد و مرا از منزل بیرون کنند. [۲۰]. نمونه‌ی دیگری از روایات که نشان دهنده‌ی نفوذ وجود چنین اشخاص پست و فرومایه‌ای در بین ملازمان بیت حضرت و خدام و اهل منزل اوست، مربوط به زمان غسل و دفن امام علی‌النقی علیه‌السلام می‌باشد: ابوهاشم جعفری نقل کرده است زمانی که حضرت ابوالحسن امام هادی علیه‌السلام دعوت حق را اجابت کرد، فرزندش حضرت ابومحمد علیه‌السلام به کار غسل دادن و سایر امور در تجهیز او مشغول گشت. در همین حال بعضی از خادمان منزل به سرعت، هر چه را که می‌توانستند از جامه‌ها و درهما و سایر اشیاء بر جای مانده از آن بزرگوار، برداشته و پنهان نمودند. حضرت ابومحمد علیه‌السلام پس از فراغت از تجهیز پدر، به محل استراحت خود بازگشت و نشست. سپس آن خادمان را فراخواند و فرمود: اگر آنچه را از شما می‌طلبم تصدیق کرده و انجام دادید از عقوبت من در امانید. و اگر بر انکار آن اصرار ورزیدید، خود هر چیزی را که هر کدام از شما برداشته است نشان می‌دهم و شما را بر آنچه کرده‌اید و از جانب من استحقاق آن را دارید عقوبت می‌نمایم. سپس رو به یکی از آنان نمود و او را به اسم صدا کرد و فرمود: [صفحه ۲۳] فلانی تو فلان چیز را برداشته‌ای. و سپس رو به دیگری کرد و فرمود: و تو ای فلانی، فلان چیز را برداشته‌ای. و همینطور همگی را مورد خطاب قرار داد. و آنها تصدیق کردند و به ناچار آنچه را که برده بودند بازگرداندند. [۲۱]. ه) وادار کردن به کارهایی تحقیرآمیز در جهت کاستن از اهمیت و ابهت و هیبت امام علیه‌السلام: نمونه‌ی روشنی که به خوبی نشان دهنده‌ی روحیه‌ی استکباری ملوک بنی‌عباس و کارگزاران آنان در برابر امام عسکری علیه‌السلام می‌تواند باشد؛ جریانی است که احمد بن حارث قزوینی آن را نقل کرده است. او می‌گوید: من همراه با پدرم در سامراء زندگی می‌کردم و او تیمار کننده‌ی چهارپایان در نزد امام ابومحمد علیه‌السلام بود. زمانی در نزد مستعین خلیفه‌ی وقت قاطری بود که از حیث بزرگی و خوبی مانند نداشت، لکن سرکشی آغاز کرده و کسی را توانایی بارکردن و یا لجام زدن بر آن حیوان نبود تا جائیکه همه‌ی مهار کنندگان سامراء را آوردند، اما هیچیک نتوانست برای رام کردن و سوار شدن بر آن چاره‌ای بیابد. بعضی از

ندیمان خلیفه گفتند: چرا در پی حسن ابن الرضا نمی‌فرستی تا بیاید، یا رامش کند و بر آن بنشیند و یا ضربه‌ای بخورد و کشته شود؟ مستعین از این پیشنهاد خوشش آمد و به دنبال ابو محمد علیه السلام فرستاد و پدرم نیز با او رفت. وقتی که ابو محمد علیه السلام وارد منزل گشت [صفحه ۲۴] نگاهی به قاطر که در سرای آن ایستاده بود نمود و دستش را بر کتف آن نهاد. قاطر چموش، بدون هیچ حرکتی، آرام و رام ماند و تمام بدنش عرق کرد. سپس بسوی مستعین رفت و او به حضرت خوشامد گفت و دستور داد: این قاطر را لجام بزن. حضرت رو به پدرم کرد و فرمود: او را لجام بزن. مستعین مخالفت کرد و خطاب به آنحضرت گفت: تو ای ابو محمد، تو آن را لجام بزن! حضرت برخاست و عبای خویش را برداشت و قاطر را لجام زد و دوباره برگشت و نشست. مستعین دیگر باره گفت: ای ابو محمد زین بر آن بگذار. حضرت به پدرم فرمود: زین بر آن بگذار. مستعین مخالفت کرد و گفت: تو ای ابو محمد، تو زین بر پشت آن بگذار! امام علیه السلام دوباره برخاست و زین را برداشته و بر پشت قاطر نهاد و باز گشت. هنوز امام علیه السلام ننشسته بود که مستعین آمرانه گفت: سوار آن می‌شوی؟ حضرت پذیرفت و بدون آنکه قاطر کمترین مقاومتی کند بر پشت آن سوار گشت و آن را در صحن منزل دوانید، و سپس به نیکوترین روش سوار کاری آن را به رفتن واداشت، و قاطر به بهترین وجهی راه رفت. سپس پیاده شد و باز گشت. مستعین - با لحنی استهزاء آمیز - [صفحه ۲۵] گفت: امیرالمؤمنین تو را به این سواری واداشت. [۲۲]. علامه مجلسی با تأکید بر اینکه این واقعه ظاهراً باید در زمان امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام اتفاق افتاده باشد نام خلیفه‌ی عباسی را اشتباه می‌شمارد و معتز را صحیح می‌داند. [۲۳]. آنچه مسلم است روش اهانت آمیز خلیفه‌ی عباسی در وادار کردن حضرت به کارهایی است که خود آن بزرگوار آنها را به مسئول مباشر آن، ارجاع می‌دادند. (و اقدام به قتل: گروهی از راویان معاصر حضرت عسکری علیه السلام نقل کرده‌اند که در ایام معتمد عباسی آن بزرگوار را به شخصی که به عنوان نحیر و استاد، مشهور بود تحویل دادند و او در سختگیری و آزار امام علیه السلام اصرار می‌ورزید. همسر نحیر به او گفت: از خدا بترس. تو نمی‌دانی چه کسی در منزل توست؟! و و سپس مواردی از عبادت و طاعت و درستکاری مولا را برایش نقل کرد و گفت: من نسبت به آنچه با او می‌کنی بر تو می‌ترسم. - او که از شنیدن مناقب و فضایل امام به خشم آمده بود فریاد زد. - به خدا سوگند او را بین درندگان وحشی می‌اندازم، و همان زمان پیش معتمد رفت و از او برای تصمیمی که گرفته بود اجازه خواست و او [صفحه ۲۶] هم اجازه داد. نحیر باز گشت و حضرت را به جایگاهی که شیران درنده نگهداری می‌شدند برد و پیش آنان انداخت. و هیچکس شک نداشت که شیران در اولین لحظات، او را دریده و خواهند خورد. روایت شده است که یحیی بن قتیبه بعد از سه روز به همراه استاد نحیر به آن محل آمدند و به آن جایگاه نگاه کردند، پس او را در حالی یافتند که نماز می‌خواند و شیران در اطراف او حلقه زده بودند. استاد با غضب به جایگاه وارد گشت و شیران او را پاره پاره کرده و خوردند. یحیی با شگفتی برگشت و به همراه خویشانش بر معتمد وارد شد. پس خود معتمد برخاست و بر امام عسکری علیه السلام وارد گشت و اظهار فروتنی کرد و از آن حضرت درخواست کرد که برایش دعا کنند. [۲۴]. از آنچه در چندین روایت مذکور آمده علاوه بر بعد اعجاز و کرامت آشکاری که از ناحیه‌ی آنحضرت پدیدار می‌شد و چه بسا می‌توانست مایه‌ی عبرت و آگاهی کوردلان و مخالفان باشد بیش از هر چیز میزان مظلومیت آن بزرگوار در برابر برخوردهای معاندانه و کینه‌جویانه‌ی عباسیان، قابل درک است و در نگاهی دیگر میزان محبوبیت مردمی و تأثیرات اجتماعی آن بزرگوار می‌تواند مورد دقت قرار گیرد که علیرغم آن همه فشار و مراقبت و تلاش در جدا نگهداشتن امام علیه السلام از مردم، باز هم دلها مشتاقانه بسوی او گرایش می‌یافتند و جایگاه مقدس رهبری او روز به روز از قدرت و صلابت بیشتری برخوردار [صفحه ۲۷] می‌شد و در مقابل این همه اشتیاق و گرایش قلبی بود که عباسیان به آن همه ترفندهای خبیثانه دست می‌زدند، و از هیچ اقدام ناجوانمردانه‌ای خودداری نمی‌کردند. و همین است سر حرکت رسوای عباسیان در خراب کردن مزار سید و سالار شهیدان ابی عبدالله الحسین علیه السلام که در دوران پرنشیب و فراز زندگانی مولا امام حسن عسکری علیه السلام، با بی‌شرمی تمام گروهی از یهود را به تخریب مراقد مطهره‌ی شهیدان کربلا واداشتند. [۲۵]. آری اگر احساسات پاک

مردم نسبت به این خاندان و آستان مطهرشان نمی‌بود و اگر اقبال روز افرون امت به معصومین علیهم‌السلام و رهبری آنان آشکار نمی‌شد، دلیلی برای این همه جسارت و گستاخی از ناحیه‌ی عباسیان و سایر همانندانشان در تاریخ باقی نمی‌ماند. چنانکه در تاریخ معاصر نیز اگر خوف استکبار و دست‌نشانده‌گان و مزدورانشان از آیین حرکت آفرین ولایت نمی‌بود، و اگر از بیداری و آگاهی امت اسلامی نسبت به حقانیت و افضلیت تفکر شیعی نمی‌هراسیدند، و اگر قبول امامت و رهبری اهلیت علیهم‌السلام توسط مظلومان و مستضعفان جهان را عاملی برای سقوط کاخهای ظلم و جور و استحمار خویش نمی‌دیدند؛ هرگز اینقدر با اندیشه‌ی ولایت و سلوک شیعی مبارزه نمی‌کردند و به خرابی آثار اهلیت در بقیع و اطراف حرم رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، و بلکه در هر کجای دنیا، دست نمی‌زدند و نسبت به نشر احادیث امامان بزرگوار شیعه و پخش کتب علمای [صفحه ۲۸] شیعه در دنیای اسلام و کشورهای به اصطلاح اسلامی، حساسیت نشان نمی‌دادند.

ایجاد تردید در امامت

فتنه‌آفرینان و دسیسه‌پردازان دستگاه حکومت عباسی در پی تضعیف پایه‌های امامت اهلیت علیهم‌السلام و برای خدشه‌دار کردن ایمان و باور مردم تحت ستم و کاستن ارادت و محبت آنان به امامان معصوم علیهم‌السلام، از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کردند. در همین راستا تبلیغات وسیع و دامنه‌داری را برای ایجاد انحراف، در مسیر مشخص شده‌ی امامت آغاز کرده و می‌کوشیدند تا علیرغم وجود صدها بلکه هزاران روایت وارده از ناحیه‌ی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان پیشین سلام‌الله‌علیهم، در تصریح به امامت امام حسن عسکری علیه‌السلام پس از امام هادی علیه‌السلام، ایمان مردم را نسبت به امامت ایشان متزلزل کرده، در صفوف شیعه پراکندگی و چند دستگی ایجاد کنند. در بررسی تاریخ زندگانی امام هادی و امام عسکری علیهما‌السلام به شواهد متعددی در این باره بر می‌خوریم. - بطور مثال در روایتی که شخصی به نام «حلبی» راوی آن است می‌خوانیم: آن زمان که با عده‌ای از یاران در محله‌ی عسکر چشم انتظار خروج مولایمان ابومحمد علیه‌السلام بودیم، در کنار خویش جوانی ناآشنا دیدم. از او پرسیدم: از کجا می‌آیی؟ [صفحه ۲۹] گفت: از مدینه. گفتم: اینجا چه می‌کنی؟ گفت: مردم در مدینه در امر امامت ابی‌محمد علیه‌السلام اختلاف پیدا کرده‌اند. من آمده‌ام تا خودم او را بینم و کلامی از او بشنوم و نشانه‌ای از او مشاهده کنم تا قلبم آرام گیرد. پرسیدم: از کدام طایفه‌ای؟ گفت: از نسل ابوذر غفاری و از فرزندان او هستیم. در همین هنگام ناگهان ابومحمد علیه‌السلام به همراه خادم خویش از منزل خارج شد و زمانی که به نزدیکی و در برابر ما قرار گرفت، به جوان که در کنارم ایستاده بود نگاهی کرد و فرمود: آیا تو غفاری هستی؟ گفت: آری. فرمود: مادرت حمدویه چه می‌کند؟ جواب داد: حالش نیکو است. آن حضرت رد شد و من از جوان پرسیدم: آیا قبلاً او را دیده و با چهره‌اش آشنا بودی؟! گفت: نه. پرسیدم: آیا همین مقدار تو را کفایت می‌کند؟ و در اینکه تردید تو را نسبت به امامت او زائل سازد مفید خواهد بود؟ گفت: حتی کمتر از این نیز کفایت می‌کرد و مفید بود. [۲۶]. [صفحه ۳۰] - روایت دیگری در همین مورد به نقل از علی بن محمد بن الحسن در کتاب «دلایل حمیری» آمده است: جماعتی از شیعیان اهواز به سامراء آمده بودند و من همراه آنان بودم. از منزل بیرون آمدیم تا مگر بتوانیم ابومحمد علیه‌السلام را بینیم. در آن روز خلیفه به همراه ابومحمد علیه‌السلام برای دیدار حاکم بصره می‌رفت و ما امام علیه‌السلام را به همراه او دیدیم و سپس بین دو دیوار سامراء نشستیم و چشم انتظار بازگشت او ماندیم. در بازگشت، زمانی که به مقابل ما رسید و نزدیک ما شد ایستاد و دستش را دراز کرد و کلاه و دستاری را که بر سر مبارکش بود برداشت و آن را در یک دست گرفت و دست دیگرش را بر سر مبارک خود کشید و در چهره‌ی مردی که با ما بود تبسم فرمود. مرد بلافاصله گفت: گواهی می‌دهم که تو حجت خدا و برگزیده‌ی او هستی. گفتیم: ای مرد تو را چه می‌شود؟! گفت: من در امامت او تردید پیدا کرده بودم. پس با خویشتم گفتم: اگر بازگشت و کلاه و دستارش را از سر برداشت قائل به امامت او خواهم شد. [۲۷]. روایاتی از این قبیل بدون شک نشان دهنده‌ی وجود تبلیغات انحرافی خاصی است

که در جای جای بلاد اسلامی از مدینه گرفته تا اهواز و شام، به انگیزه‌ی ایجاد خلل در اعتقاد مردم نسبت به امامت آن بزرگوار، صورت می‌گرفت. و گرنه چه لزومی داشت که صدها فرسنگ راه، [صفحه ۳۱] در آن شرایط دشوار، توسط مردمانی از دیارهای دور، طی شود تا با دیداری و با دیدن کرامت و معجزه‌ای، شکها به یقین تبدیل شوند.

رقیب یا یاور؟

یکی از برادران امام حسن عسکری علیه‌السلام که نامش محمد و کنیه‌اش ابوجعفر بود، از چنان تقوی و ایمانی برخوردار بود و چنان دانش گسترده و اخلاق والایی داشت که همگان را به تحسین و اعجاب و او می‌داشت و احترام همه‌ی شیعیان را بر می‌انگیخت. سیاست بازان کینه‌ورز دربار عباسی، از این همه محبوبیت و موقعیت استثنایی ابوجعفر، به عنوان سلاحی علیه کیان ولایت و امامت، استفاده کرده و با استفاده از اینکه ابوجعفر فرزند بزرگتر امام هادی علیه‌السلام به شمار می‌آمد تبلیغاتی وسیع را بطور پنهانی، در بین شیعیان، مبنی بر امامت بی‌چون و چرای او، به عنوان یازدهمین امام آنان سازماندهی کردند. باشد تا تصریحات پیامبر صلی الله علیه و آله و بقیه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام، تحت‌الشعاع قرار گیرد و امامت امام حسن عسکری علیه‌السلام خدشه‌دار گردد. بسیار بودند کسانی که واقعا امر بر آنان مشتبّه گردیده و هر بار که ابوجعفر را می‌دیدند سخن از امامت او به میان می‌آوردند و حتی در حضور امام هادی علیه‌السلام به او اشاره می‌کردند و می‌گفتند: درست است که پس از شما صاحب و امام ما اوست؟ و امام هادی علیه‌السلام با نوعی نگرانی تصریح می‌فرمود: «نه، صاحب [صفحه ۳۲] و رهبر شما پس از من فرزندم حسن است.» [۲۸]. این امر تا آنجا قوت گرفته بود که شخصی مانند احمد بن عیسی علوی از فرزندان و نوادگان امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که بر ابوالحسن امام هادی علیه‌السلام در منطقه‌ی «صریا» وارد شده و سلام کردم. در همین حال که من و سایر حاضران در خدمت امام علیه‌السلام بودیم. ابوجعفر و ابومحمد علیه‌السلام با هم وارد شدند. همگی برخاسته و بسوی ابوجعفر رفتیم تا بر او سلام کنیم و تحیت گوئیم. امام هادی علیه‌السلام فرمود: «این مولا و امام شما نیست، بر شما باد که به امام و صاحب امر خویش سلام کنید، و در همین حال به ابومحمد علیه‌السلام اشاره نمود.» [۲۹]. شاید با توجه به چنین وضعیتی است که امام هادی علیه‌السلام در جواب یکی از اصحاب خود به نام «علی بن عمرو عطار» که گمان می‌کند ابوجعفر امام پس از اوست، احتیاط می‌فرماید و جواب را موکول به وقتی دیگر می‌نماید. و وقتی ابوجعفر فوت می‌کند نامه‌ای برایش می‌فرستد و در آن می‌نگارد: «بعد از من فرزند بزرگتر من صاحب این امر است.» و پس از فوت ابوجعفر، فرزند بزرگتر آن حضرت، همان ابومحمد علیه‌السلام بود. [۳۰]. [صفحه ۳۳]

رفع مشکل نه بداء

در اینجا بی‌مناسبت نیست که بررسی مختصری نسبت به پاره‌ای روایات داشته باشیم که در همین مورد نقل شده و اشاره به حصول «بداء» در امر امامت امام عسکری علیه‌السلام دارد. شخصی به نام «شاهویه» می‌گوید: من از امام هادی علیه‌السلام روایاتی درباره‌ی فرزندش ابوجعفر شنیده بودم و زمانی که ابوجعفر فوت کرد بسیار نگران شدم و متحیر و سرگردان ماندم و ندانستم چه کنم. نامه‌ای از امام هادی دریافت کردم که در آن آمده بود: «امام شما بعد از من فرزندم ابومحمد است و هر چه به آن نیازمندید در نزد اوست. خداوند هر چه را بخواهد مقدم دارد و هر چه را بخواهد به تأخیر می‌اندازد» و سپس استناد به آیه‌ی قرآن فرموده بود: «اگر آیه‌ای را نسخ کنیم بهتر از آن یا مثل آن را خواهیم آورد.» [۳۱]. و نیز جماعتی از بنی‌هاشم نقل کرده‌اند که در روز فوت ابوجعفر، در منزل امام هادی علیه‌السلام حاضر گشتند در حالی که در صحن حیاط فرشی گسترده و امام علیه‌السلام بر آن نشسته و غیر از مردم عادی و دوستانش، حدود صد و پنجاه نفر از آل ابوطالب و قریش و بنی‌عباس، گرداگردش جمع شده بودند. اینان در این روایت آورده‌اند که: در همین لحظات حسن بن علی علیهماالسلام با گریبانی چاک زده و با حالتی زار وارد مجلس شده و از جانب راست

پدر بسوی او رفت، در حالی [صفحه ۳۴] که ما او را نمی‌شناختیم. ساعتی گذشت تا ابوالحسن امام هادی علیه‌السلام برخاست و رو به او کرده فرمود: «فرزند عزیزم برای خدا شکری تازه بجا آور که خداوند امری تازه درباره‌ات پدید آورد.» پس حسن بن علی علیهما‌السلام گریست و «انا لله» گفت و خدا را شکر کرد. از دیگران درباره‌ی او پرسیدیم گفته شد: این فرزند او حسن است و در آنوقت او را بیست و چند ساله حدس زدیم. آنروز بود که او را شناختیم و دانستیم که امام هادی علیه‌السلام، به امامت او اشاره داشت و او را جانشین خود قرار داد. [۳۲]. برخی افراد با دیدن این روایات و نظایر آن، توهم «بداء» و تغییری در اراده‌ی خداوند تعالی نسبت به جانشینی امام هادی علیه‌السلام برای‌شان حاصل می‌شود. غافل از آنکه حکم و اراده‌ی الهی در امر امامت هیچ تغییری نمی‌پذیرد و تصریحات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم‌السلام، هرگز در مورد هیچ امامی قابل تردید نیست. با توجه به چنین اصلی است که نحوه‌ی برخورد راویان این گونه روایات را، باید ناشی از جو نا متعادل تبلیغاتی در دوران حکام بنی‌عباس دانست که از هیچ فتنه‌انگیزی سرباز نمی‌زدند. و نحوه‌ی برخورد امام علیه‌السلام را باید برخوردی حکیمانه بشمار آورد که با هر کس بر حسب ظرفیت او، و مناسب با کیفیت تفکر او سخن می‌گفتند، تا از گمراهی او جلوگیری شود. [صفحه ۳۵] و کلام ایشان مبنی بر لزوم شکری تازه، برای ایجاد امری تازه، از ناحیه‌ی خداوند را، باید به خاطر رفع مشکل عقیدتی و اجتماعی شیعه توسط خداوند دانست که با رساندن مرگ ابوجعفر مشکل بسیاری از مردم را که گمان می‌کردند تنها فرزند بزرگتر امام پیشین است که می‌تواند جانشین او گردد، از بین برده و انحصار امامت در حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام را از همه‌ی جهات روشن و بدون مانع ساخت.

ناشناس ماندن

زندگانی امام هادی و امام عسکری علیهما‌السلام در محاصره‌ی دشمنان در محله‌ی عسکر که پایگاه نظامیان حکومت بود، باعث گشت که اکثریت شیعیان، با فضایل و کرامات امام حسن عسکری علیه‌السلام آشنایی پیدا نکرده حتی - آن‌طور که در روایت پیشین گذشت - شخص او را نیز نشناسند. این امر که به تنهایی می‌توانست مشکلات فراوانی را در امر وصایت و جانشینی ایشان به عنوان یازدهمین امام شیعیان ایجاد کند، مورد استفاده‌ی دشمنان قرار گرفته و آنان با استفاده از موقعیت ابوجعفر و جعل احادیث متعدد درباره‌ی اهمیت فضائل و تردید ناپذیری امامت او، شأن حضرت امام عسکری علیه‌السلام را مورد تردید قرار داده و حتی کوشیدند اصل وجود او، و شایستگی خدادادی وی را برای احراز مقام امامت شیعیان، مورد انکار قرار دهند. اینست که خود امام حسن عسکری علیه‌السلام در یکی از نامه‌های خویش، با لحنی شکایت‌آمیز، خطاب به شیعیان می‌فرماید: [صفحه ۳۶] «هیچیک از پدرانم به مانند این همه گرفتاری که من در اثر شک و تردید این گروه پیدا کردم، گرفتار نشدند. پس اگر امامت، امری بود که فقط تا زمانی خاص باید به آن پایبند بوده و اعتقاد می‌داشتید و در پی آن منقطع می‌شد، جای تردید داشت. اما اگر امری است که تا امور الهی در جریان است، پیوسته ماندنی است؛ دیگر شک و تردید چه معنی دارد؟!» [۳۳]. از همین باب است که در کتب احادیث، علاوه بر آنچه از بیان پیامبر صلی الله علیه و آله در امر امامت آن بزرگوار وارد شده، احادیث صریحه‌ای از امام جواد علیه‌السلام و روایات فراوانی از امام هادی علیه‌السلام، امر امامت او را مورد تأکید قرار داده‌اند. امام جواد علیه‌السلام فرمود: «امام بعد از من فرزندانم علی است. فرمان او فرمان من، گفتار او گفتار من، و فرمانبری از او فرمانبری از من است. و امامت پس از او بر عهده‌ی فرزندش حسن است.» [۳۴]. و امام هادی علیه‌السلام بارها و به اشکال مختلف فرمود: «امام بعد از من حسن است و بعد از حسن، فرزندش حضرت قائم امام خواهد بود.» [۳۵]. و حتی برای رفع شبهه‌های ایجاد شده توسط دشمنان آگاه یا دوستان ناآگاه، گاهی علاوه بر تصریح به امامت، بر فضایل [صفحه ۳۷] و شایستگی‌های او نیز تأکید می‌فرمود: «فرزندم ابومحمد پاک‌نهادترین و قوی‌ترین فرد خاندان محمد صلی الله علیه و آله از جهت برهان و حجت الهی است. او فرزند بزرگتر من و جانشین من می‌باشد و

ریسمانهای امامت و احکام آن به دست او می‌رسد. پس هر چه را که از من می‌پرسیدند از او پرسید، و هر آنچه به آن نیازمندید در نزد اوست.» [۳۶]. از دیگر سو، خود امام عسکری علیه‌السلام نیز به خاطر ادای تکلیف الهی و شناساندن خویش به عنوان امام و مقتدای مسلمین و رفع تردیدهای مردم، معجزات فراوان انجام داده، کرامتهای بسیار از خود نشان داده و از اسرار زندگی و مکنونات دل بسیاری از شیعیان خبر داده‌اند که مشروح آنها در کتب مربوطه آورده شده و ما نیز به انگیزه‌ی بهره‌گیری از ابعاد مختلف این معجزات و کرامتها در مباحث آینده به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.

برخی ویژگی‌های امام

عبادت و اطاعت پروردگار

آنانکه لذت مناجات با خدا را چشیده و جانشان از محبت خدا لبریز است، حتی لحظه‌ای را بی‌نام و یاد خدا نمی‌گذرانند و زندگی را جز در راه بندگی و فرمانبری خدا بر نمی‌تابند. امام عسکری علیه‌السلام نمونه‌ی اعلای محبت و انس با خدا بود. [صفحه ۳۸] محمد شاکری روایت کرده است: «مولا و استادم امام حسن عسکری علیه‌السلام در محراب عبادت می‌نشست و به سجده می‌رفت و آنچنان سجده و ذکرش را طولانی می‌کرد که من می‌خوابیدم و بیدار می‌شدم و از شدت خستگی دوباره به خواب می‌رفتم، در حالی که او هنوز در سجده بود.» [۳۷]. محمد بن اسماعیل نقل کرده است: «زمانی که ابو محمد عسکری علیه‌السلام در زندان بود. گروهی از بنی‌عباس و جمعی از منحرفین بر صالح بن وصیف که زندانبان بود، وارد گشته و گفتند: بر او سختگیری کن و به او مجال آرامش مده! صالح جواب داد: با او چه کنم؟ و حال آنکه دو تن از شقی‌ترین و بدترین کسان را یافته بودم و برای شکنجه و آزار او گماشتم، اما چندی نگذشت که آنان هم رو به عبادت و نماز آورده و کارشان دشوار گشت. سپس فرمان داد تا آن دو گماشته را حاضر کردند و از آنان پرسید: وای بر شما، درباره‌ی این مرد چه کردید و چه نظری دارید؟ گفتند: چه بگوییم درباره‌ی مردی که روزهایش را روزه می‌گیرد و تمامی شبهایش را به نماز و عبادت می‌گذراند؟ و جز به عبادت خدا سخنی نمی‌گوید و به کاری مشغول نمی‌شود، وقتی که به ما نگاه می‌کند بندبند وجودمان به لرزه درمی‌آید، چنانکه اختیار خویش را از دست می‌دهیم.» [۳۸]. [صفحه ۳۹]

دانش و حکمت

بدون شک علم هر امام معصوم که از سرچشمه‌ی وحی الهی نشأت می‌گیرد و باب علم الهی به شمار می‌رود، از چنان عظمت و وسعتی برخوردار است که قابل توصیف نمی‌باشد. تجلی چنین علمی در وجود شریف امام عسکری علیه‌السلام از لابلای فرمایشات ایشان و روایاتی که حاکی از آگاهی‌های غیبی آن بزرگوار است به خوبی آشکار است. با این همه اعتراف بزرگترین طبیب و دانشمند ملازم دربار عباسیان که فردی مسیحی به نام «بختیشوع» است، می‌تواند گواهی بر ثبوت این اعلیت و افضلیت امام علیه‌السلام، حتی در نزد مخالفین ایشان باشد. او خطاب به شاگرد خود «بطریق» می‌گوید: «به سوی ابن‌الرضا ابو محمد عسکری برو، و بدان که او در زمان ما دانشمندترین انسان در زیر این آسمان است و بر حذر باش که در آنچه به تو دستور می‌دهد اعتراضی بر او نداشته باشی.» [۳۹]. همین علم و حکمت سرشار امام علیه‌السلام بود که می‌توانست یکی از دلایل عمده‌ی خوف خلفای جور عباسی از او باشد، چرا که اگر راه بهره‌گیری مردم از دریای بی‌انتهای علوم اهل بیت علیهم‌السلام باز می‌ماند و پرده‌های جهل عمومی کنار می‌رفت، دیگر کسی در برابر بی‌مایگان شهوت پرست دربار، سر فرود نمی‌آورد و یوغ ستم جباران دور [صفحه ۴۰] از معرفت و انسانیت را، بر شانه نمی‌کشید. بلکه همگان در سایه‌ی معارف الهی اهل بیت علیهم‌السلام، چراغ هدایت قرآنی را فرا راه

خود قرار داده، با مددگیری از سنت شریف پیامبر صلی الله علیه و آله، پا بر لاشه‌ی قدرتمندان دنیا پرست نهاده، تا قله‌های شرف و سعادت دنیا و آخرت پیش می‌رفتند. دانش و معارف امام عسکری علیه‌السلام همچون دیگر امامان معصوم شیعه علیهم‌السلام نه فقط در رشته‌ی شریعت و احکام دینی، بلکه در همه‌ی زمینه‌ها جلوه‌ای اعجاز آمیز داشت؛ بدان سبب که این معارف و آگاهی‌ها نه بر اساس تحصیل و اکتساب، بلکه بر اساس افاضات غیبی و اشراقات الهی بدست می‌آمد و محدود به حد خاصی نبود. ابوحمزه نصیر خادم گوید: بارها و بارها شنیدم که حضرت ابو محمد عسکری علیه‌السلام با غلامان غیر عرب خود و دیگر کسانی که برخوردی با حضرت داشتند، با زبان خود آنها سخن می‌گفت و در بین آنان رومی و ترک و ایرانی و غیره وجود داشت. من از این امر شگفت‌زده می‌شدم و با خود می‌گفتم: او در مدینه به دنیا آمده است و تا زمان فوت پدرش حضرت ابوالحسن امام هادی علیه‌السلام، نه بر کسی در این مورد ظاهر شده و نه کسی او را دیده است. پس این همه زبانهای مختلف را چگونه و از کجا می‌داند؟! یکبار ایشان رو به من کرد و فرمود: «همانا خداوند حجت خویش را از بین سایر آفریدگانش ممتاز و مشخص قرار داد و به او معرفت هر چیزی را عنایت فرمود. پس او زبانها و نسب مردمان و حوادث روزگار را می‌شناسد. و اگر جز این بود بین حجت الهی و کسانی که [صفحه ۴۱] حجت بر ایشان فرستاده شده است فرقی باقی نمی‌ماند.» [۴۰].

زهد و بی‌رغبتی به دنیا

هر اندازه معرفت خداوند در دل فزونی گیرد، شوق لقای او در جان شدیدتر گردد. و هر مقدار شوق لقای آن محبوب حقیقی در وجود انسان شدت یابد، بی‌رغبتی به دنیا و لذات زودگذر آن در زندگانی او جلوه‌ی بیشتری پیدا می‌کند. ممکن نیست انسان دل در گرو محبت خدای باقی نهاده و نعیم جاودانی آخرت را یقین داشته باشد، با این همه اسیر لذات فانی دنیا باشد و چرب و شیرین زودگذر آن در زندگانی او جلوه‌ی بیشتری پیدا می‌کند. امام حسن عسکری علیه‌السلام کسی بود که سجده‌های طولانی شب را به سحر پیوند می‌داد و مناجات‌های عارفانه‌اش هر دل‌مرده‌ی دنیا زده‌ای را حیاتی آسمانی می‌بخشید. او که چون جد بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه‌السلام دنیا را سه‌طلاقه کرده و از نعیم دنیا جز به آن اندازه که زاد و توشه‌ی آخرت باشد چشم‌داشتی نداشت، چگونه می‌توانست متهم به بهره‌گیری از لذایذ دنیا و فراموشی یاد خدا گردد؟! کامل بن ابراهیم مدنی که برای پاسخی بر شبهه‌ای کلامی، از سوی گروهی به نزد امام حسن عسکری علیه‌السلام روانه شده بود می‌گوید: زمانی که بر مولایم ابو محمد علیه‌السلام وارد شدم، جامه‌ای سپید و نرم و قیمتی بر [صفحه ۴۲] تن او دیدم. با خود گفتم: ولی خدا و حجت او چنین لباس نرمی می‌پوشد و در عین حال ما را به همیاری و همدلی با برادران دینی می‌خواند و از پوشیدن چنین جامه‌ای باز می‌دارد؟ حضرت بی‌آنکه من کلامی ابراز کنم، تبسمی نموده و در حالیکه دو آستین خود را بالا می‌زد، جامه‌ی موین سیاه و خشنی را که در زیر آن لباس و بر روی پوست خود پوشیده بود نشان داد و فرمود: «ای کامل، این برای خداست و آن برای شما.» [۴۱].

حلم و بردباری

اوج قدرت روحی انسان آنجا متجلی می‌شود که وقتی در برابر خطای دیگران و بی‌حرمتی‌های وارده بر او غضبناک می‌گردد، با یاد خدا بر رفتار و گفتار خویش مسلط باشد و از دایره‌ی حقیقت و مصلحت پا را فراتر نگذارد. بلکه در چنین حالی با آنان که به بدرفتاری با او اقدام کرده و آزارش داده‌اند به عظوفت و لطف رفتار نماید و در ارشادشان بکوشد. بردباری و حلم شکوه‌مند امام عسکری علیه‌السلام را، می‌توان در طی آن همه سال محاصره و حبس و شکنجه بخوبی درک کرد. و با دقت در قضایایی همچون: مهار کردن و زین نهادن بر اسب به دستور خلیفه، و ربوده شدن وسایل و البسه‌ی پدر بزرگوارش توسط غلامان - که بیشتر ذکر شد - اوج بردباری و کرامت نفس آن بزرگوار را دریافت. با این [صفحه ۴۳] همه، جریان‌هایی که «یحیی بن قتیبه‌ی اشعری» روایت

کننده‌ی آنست، در این مورد، موجب شگفتی است. او می‌گوید: زمانی که امام علیه‌السلام به پیشنهاد نحریر زندانبان و با موافقت «معمد» به جایگاه شیران درنده سپرده شد؛ شیران در اطرافش حلقه زدند و او در بین آنان به نماز ایستاد. معتمد از جریان امر مطلع گردید و بر امام حسن عسکری وارد شده اظهار ندامت کرد. با تضرع و زاری از او درخواست کرد که برای او دعا نماید تا بیست سال بر خلافت باقی بماند. کرم و بزرگواری و نهایت حلم و بخشندگی امام چنان بود که دست به دعا برداشت و گفت: «خدا عمرت را طولانی گرداند.» [۴۲] فرمود خدا خلافتت را طولانی کند که اعانت بر ظلم باشد؛ بلکه خیرخواهانه دعا کرد تا عمرش طولانی شود، چه بسا به خود آید و توبه کند و راه صلاح و رستگاری پیش گیرد!

کرم و بخشندگی

یکی از راویان، معروف به «ابن کردی» از شخصی به نام محمد بن علی بن ابراهیم نقل کرده است که گفت: معیشت بر ما سخت گشت، [صفحه ۴۴] پدرم گفت: برخی تا با هم به نزد ابو محمد علیه‌السلام برویم، که او به جوانمردی و بخشندگی موصوف و معروف است. پرسیدم: او را می‌شناسی؟ گفت او را هرگز ندیده‌ام و نمی‌شناسم. پس به قصد دیدار او راه افتادیم. در بین راه پدرم گفت: چقدر محتاجیم به اینکه بفرماید پانصد درهم به ما پرداخت شود: دویست درهم برای مخارج لباس، و دویست درهم برای خرید آرد، و صد درهم برای بقیه‌ی مخارج. من هم پیش خود گفتم: ای کاش سیصد درهم نیز به من بپردازد؛ با صد درهم آن الاغی می‌خرم، صد درهم را برای مخارجم و صد درهم دیگر را برای خرید لباس صرف می‌کنم و به سمت بلاد جبل - همدان و قزوین - مسافرت خواهم کرد. وقتی که به در خانه‌ی او رسیدیم، غلامش بیرون آمد و گفت: علی بن ابراهیم و پسرش محمد داخل شوند. چون بر مولا ابو محمد علیه‌السلام وارد شدیم و سلام کردیم به پدرم فرمود: ای علی! چه چیز باعث شد دیدار ما را تا این وقت به تأخیر اندازی؟ جواب داد: مولای من، از اینکه شما را با این اوضاع و احوالی که دارم دیدار کنم، خجالت می‌کشیدم. وقتی از نزدش بیرون آمدیم، غلامش نزد ما آمد و کیسه‌ای را به پدرم داد و گفت: این پانصد درهم است، دویست درهم برای لباس، دویست درهم برای آرد و صد درهم برای مخارج. و کیسه‌ای دیگر به من داد و گفت: این سیصد درهم است، صد درهم را پول خرید الاغی [صفحه ۴۵] قرار ده و صد درهم را برای لباس و صد درهم دیگر را هم برای مخارج دیگر مصرف کن؛ اما بسوی بلاد جبل مرو و به «سورا» برو. ابن کردی می‌افزاید که محمد به «سورا» رفت و در آنجا با زنی ازدواج کرد و شغلی یافت که امروز چهار دینار درآمد دارد. [۴۳].

دلسوزی و مراقبت نسبت به شیعیان

امام حسن عسکری علیه‌السلام همچون دیگر امامان و برگزیدگان الهی که همگی مظهر رحمت و لطف بی‌منت‌های خداوند بشمار می‌آیند، با قلبی آکنده از مهر و دلی سرشار از محبت، مراقب حال شیعیان خود بوده و در سختی‌ها و بروز شبهات، با دادن تذکرات و نوشتن نامه‌های هشداربخش و بیدار کننده، از انحراف آنان جلوگیری می‌فرمودند. - در همین باره شخصی به نام محمد بن ربیع شیبانی نقل کرد که من در اهواز با یکی از زرتشتیان مباحثه و مناظره‌ای داشتم و سپس به سامراء آمدم، در حالی که برخی گفتارها و شبهات آن مرد زرتشتی در دلم رخنه کرده و نسبت به توحید الهی تردید برآید ایجاد کرده بود. روزی بر در خانه‌ی احمد بن خضیب نشسته بودم که حضرت ابو محمد علیه‌السلام از دار عامه - منزلی که محل مراجعه‌ی عموم مردم بود - خارج گشته رو به من آورده و با انگشت سبابه‌ی خود اشاره فرمود: «أحد أحد فوحده» - خدا یگانه است، خدا یگانه است پس او را یگانه بدان - [صفحه ۴۶] و من با شنیدن این سخن بیهوش گشته و افتادم. [۴۴]. - خود آن بزرگوار در نامه‌ای که به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری نگاشته است می‌فرماید: «من به خاطر رقت قلبی که نسبت به شما دارم، و به سبب اینکه دوست دارم همگی در دنیا و آخرت به

آرزوهایتان دست یابید و در هر دو سرا با ما باشید، می‌خواهم که خداوند جل و علا مرا فراخواند.» [۴۵]. - و در جای دیگر از همین نامه خطاب به شیعیان می‌نویسد: «در آنچه به نفع شما یا به زیان شما بود بین ما و شما سخن به درازا کشید، و اگر نبود که از جانب خدا باید نعمت دین بر شما تمام می‌گشت، هرگز بعد از شهادت پدرم علیه‌السلام هیچ نوشته‌ای بسوی تان نمی‌فرستادم و هیچ کلامی از من نمی‌شنیدید. شما از سرانجام کار خویش در غفلت و بی‌خبری هستید.» [۴۶]. - در همین راستاست که حضرت علیه‌السلام در جواب یکی از دوستان خود که درباره‌ی اختلاف موالی در امامت او برایش نامه نوشته است می‌نگارد: «هیچکس بیشتر از آنچه سید رسولان و پیغمبر خاتم حضرت محمد صلی الله علیه و آله، آیه و نشانه و دلیل بر نبوت خود اقامه کرد نمی‌تواند اقامه [صفحه ۴۷] کند، با این همه او را ساحر و کاهن و دروغگو نامیدند... پس آنکس را که در گمراهی به چپ و راست می‌رود و گذار که چوپان هر گاه اراده کند می‌تواند گله‌اش را با کمترین سعی جمع کند. اما آنچه درباره‌ی اختلاف موالی نوشته‌ای، اگر درباره‌ی وصیت امام پیشین و بزرگتر بودن امام بعدی در بین فرزندان اوست که هیچ تردیدی جا ندارد - چون هم وصیت صورت گرفته و هم بعد از فوت ابوجعفر، فرزند بزرگتر بودن منحصر در اوست -» [۴۷].

گواهی دشمنان بر فضیلت امام

فضائل و مناقب امام حسن عسکری علیه‌السلام به قدری زیاد و با عظمت بود که در آن شرایط سخت و استثنایی که به نوعی نهانزیستی شباهت پیدا کرده بود، باز هم در بین دوست و دشمن بروز و ظهور داشت، و هر کس با نام ابومحمد حسن بن علی - ابن الرضا - علیه‌السلام آشنایی پیدا می‌کرد دنیایی از محاسن، نیکویی‌ها و مکارم اخلاقی را با آن همراه می‌یافت. یکی از کارگزاران حکومت عباسی در آن دوران احمد بن عبیدالله ابن خاقان بود که پدرش عبیدالله وزارت دربار را داشت و خودش بعدها مسئولیت جمع‌آوری خراج و مالیات بندی بر اراضی، در نواحی قم را پیدا کرد و بنا به نقل تاریخ‌نگاران از معاندترین و سرسخت‌ترین دشمنان اهلیت علیه‌السلام بود. [صفحه ۴۸] سالها پس از شهادت امام حسن عسکری علیه‌السلام، در جلسه‌ای که تعدادی از راویان نیز در آن حضور داشتند؛ ذکری از آل ابوطالب مقیم در سامراء و کیفیت سلوک و میزان نیکوکاری و ارزش آنان در نزد خلفا به میان آمد. احمد بن عبیدالله گفت: در سامراء، نه دیدم و نه شناختم مردی از علویان را که همانند و همپایه‌ی حسن بن علی بن محمد بن الرضا باشد. و نشنیدم که هیچکس در میزان هدایت و آرامش و پاکدامنی و بزرگ‌رادی و کرامت، همچون او باشد، نه تنها نزد خاندان خودش، بلکه نزد سلطان و همه‌ی هاشمیان و فرماندهان و وزیران و کاتبان و مردم عادی، چنانکه او را بر سالمندان و صاحب منصبان خود نیز مقدم دارند. و شگفت است که وقتی همین وزیر زاده، از رفتار پدرش با امام حسن علیه‌السلام ناراحت و نگران شده و به او اعتراض می‌کند که ای پدر این که بود که دیروز اینقدر اکرام و احترامش کردی و به بزرگی ستودی، او را بر مصلاهی خویش نشانیدی و جان خود و پدر و مادرت را قربان او خواندی؟! وزیر می‌گوید: فرزندم! او، «ابن الرضا» امام رافضیان بود. سپس درنگی می‌کند و می‌گوید: ای فرزند اگر خلافت از خاندان بنی‌عباس گرفته شود، هیچکس جز او سزاوار آن نیست. زیرا او به خاطر فضیلتش و عفاف و هدایت و حفظ نفس و زهد و عبادت و اخلاق نیکو و درستکاریش، تنها کسی است که شایستگی خلافت را دارد. وزیر زاده احمد بن عبیدالله گوید: با شنیدن این سخنان نگرانی و اندیشه و غضبم بر پدرم زیادتر شد. [صفحه ۴۹] و از آن پس همه‌ی همتم این شده بود که از اخبار او پرسم و از کار او جستجو کنم. و از هیچکس در میان بنی‌هاشم و فرماندهان و کاتبان و قاضیان و فقیهان و سایر مردم درباره‌ی او نمی‌پرسم مگر اینکه او را در نهایت اجلال و اکرام و جایگاه رفیع و حسن اشتهار می‌یافتم و همگان او را بر بقیه‌ی خاندانش و حتی مشایخ و بزرگان قومش مقدم می‌شمردند. و همه می‌گفتند: او امام رافضیان است. پس ارزش او را بزرگ یافتم؛ چون هیچ دوست و دشمنی را ندیدم مگر اینکه از او به نیکویی یاد می‌کرد و او را ستایش می‌نمود. [۴۸]. به راستی چه نگون‌بختی و شقاوتی از این بالاتر که جامعه‌ای با وجود چنین امامی که مظهر همه‌ی خوبیها،

خلاصه‌ی همه‌ی فضیلتها و وارث همه‌ی انبیاء و اولیاء و صالحان است، و آفتاب جلال و عظمتش حتی خانه‌ی سیاه دل‌های طاغوت زده را نور می‌بخشد، به امیر و حاکمی که خود مأمور شیطان و محکوم هواهای پست نفسانی است رو کند و خلافت رسول‌الله صلی الله علیه و آله را که معیار همه کرامتها و ارزشهاست به تبهکار ستم پیشه‌ای ببخشد که همه‌ی شرافت‌ها را در پای جامی شراب و کنیزی مست قربانی می‌کند! و همه‌ی فضیلت‌های انسانی و کرامت‌های اخلاقی را در زیر پایه‌های کاخ شهوت و غرور و دنیاپرستی خود دفن می‌نماید! دریغ و درد که امام نور تنها می‌ماند و چراغ هدایت به گوشه‌ی زندانها و سیاه‌چالها انتقال می‌یابد! [صفحه ۵۰]

تأملی در معجزه‌ی باران

اشاره

در اینجا ذکری از یکی از معجزات امام حسن عسکری علیه‌السلام، خالی از لطف نیست. آن حضرت کرامتها و معجزات فراوانی داشته است که ذکر همه‌ی آنها مجال گسترده‌تر می‌طلبد. [۴۹]. اما برخی از این معجزات علاوه بر اینکه دلیلی بر امامت و نشانه‌ای بر عظمت و جلال آن حضرت است، نوعی بیدارباش و آگاهی بخشی را نیز به همراه دارد و از این جهت نیز در خور تأمل و دقت است. یکی از این کرامات و معجزات، در قحطسالی سامراء صورت می‌گیرد که علی بن حسن بن سابور آن را چنین نقل می‌کند: در زمان امام حسن عسکری علیه‌السلام، در سامراء قحطی و خشکسالی به مردم رو آورد، همه‌ی اهل مملکت برای طلب باران بیرون رفتند و سه روز بی‌پایی نماز باران گزاردند و دعا کردند، اما باران نیامد. روز چهارم، «جائلیق» همراه با مسیحیان و کشیشان رو به صحرا نهاد. در بین آنان راهبی بود. همینکه دست به دعا برآورد؛ آسمان از ابر پوشیده شد و بارانی سرشار و بی‌پایی باریدن گرفت. پس بسیاری از مردم شک کردند و با شگفتی به آیین مسیحیت گرویدند. خلیفه که از این امر باخبر گردید، در پی حسن بن علی علیهما‌السلام فرستاد که در زندان بسر می‌برد. پس او را از زندانش خارج ساخته و به آن حضرت عرض کرد: امت جدت را [صفحه ۵۱] دریاب که هلاک شدند. فرمود: من انشاءالله تعالی فردا به صحرا بیرون خواهم رفت و شک مردم را از بین خواهم برد. «جائلیق» در سومین روز نیز همراه با کشیشان بیرون رفت و امام حسن علیه‌السلام نیز در میان تنی چند از اصحاب خود رو به صحرا نهاد و همین که راهب را دید که دستش را برای دعا بالا برده یکی از اصحابش را دستور داد که دست راست او را گرفته و آنچه را بین دو انگشت خود دارد بگیرد. امر امام علیه‌السلام را اطاعت کردند و از بین دو انگشت او استخوان کوچکی سیاهی را خارج ساختند. پس حضرت امام حسن علیه‌السلام آن را به دست خود گرفته و به راهب فرمود: اکنون طلب باران کن. او طلب باران کرد، اما این بار بر عکس شد و آسمان که ابری بود صاف گشت، ابرها ناپدید شدند و خورشید روشن و داغ ظاهر گشت. خلیفه پرسید: این استخوان چیست ای ابو محمد؟! حضرت فرمود: این مرد به قبر یکی از پیامبران الهی گذر کرد و در آنجا این استخوان را یافت؛ و اینک اثر این استخوان است، چرا که استخوان پیامبری رو به آسمان ظاهر نمی‌گردد مگر اینکه از آسمان بارانهای تند و بی‌پایی می‌بارد. آنگاه امام علیه‌السلام دعا فرمود و خداوند به برکت دعای او قحطی را از میان برداشت. [۵۰]. [صفحه ۵۲] برآستی اگر استخوان پیامبری - که از دنیا رفته - چنین خاصیتی داشته باشد که حتی در دست یک مسیحی ملحد، باران رحمت الهی را از آسمان نازل گرداند. وجود سرشار از رحمت و کرامت فرزند و جانشین و پاره‌ی تن برترین پیامبران چه اثر و خاصیتی خواهد داشت؟! چرا باید همه‌ی اهل یک مملکت به اصطلاح اسلامی سه روز نماز بخوانند و دعا کنند و قطره‌ای باران نیاید، ولی دعای یک راهب با استخوان کوچکی از پیامبری در گذشته، بارانی سیل‌وار به همراه داشته باشد؟ این چه طلسمی بوده که دل و جان پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله را به بند کشیده و چه رمزی در کار بوده که این همه غفلت و وانهادگی را نصیب مسلمانان معاصر ائمه علیهم‌السلام نموده است؟! چه می‌شد اگر چنین کرامتهایی، پرده‌ی سیاه تعصبات و غرض ورزیهای کور را، کنار می‌زد و

حرکتی به مردم می‌داد، تا از آثار یک استخوان عبرت گیرند و جان پیامبرشان، و تجسم زنده‌ی قرآن و سنت او را دریابند و خلیفه‌ی واقعی او را که ولایتش ادامه‌ی ولایت اوست، واسطه‌ی همه‌ی فیوضات رحمانی و وسیله‌ی فوز و رستگاری خود در دنیا و آخرت قرار دهند؟! چه می‌شد اگر آن مقدار که یک مسیحی برای استخوان پوسیده‌ی پیامبری ارزش قائل بود، مسلمانان برای فرزند زنده‌ی پیامبرشان ارزش قائل می‌شدند؟! [صفحه ۵۳]

وظیفه‌ی ما

اینک این ما و تکرار تاریخ، اینک این ما و فرزند همان امام علیه‌السلام. در بین ما هم کم نیستند که به تار موی پیامبر صلی الله علیه و آله که در موزه‌ی توپ‌کاپی ترکیه نگهداری می‌شود و یا به تصویری که با قدرت خیال از شمایل پیامبر صلی الله علیه و آله توسط یک مسیحی نقاشی شده است، بیشتر از فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله اهمیت می‌دهند. راستی ما چقدر امام عصر خویش را می‌شناسیم؟ تا چه اندازه با آرمانهایش آشنا هستیم؟ برای یاری او چه کرده‌ایم و چه می‌کنیم؟ دشمنانش چه کسانی هستند و برای دفع توطئه‌های آنان چه باید کرد؟ برای تنها نماندن امام خود در مقابل آنان تا چه اندازه حاضر به فداکاری هستیم؟ راستی انتظار چه معنایی دارد و آماده شدن برای شهادت در رکاب حضرت مهدی علیه‌السلام از ما چه می‌طلبد؟

مبارزه و ستم‌ستیزی امام

مبارزه با ظالمان و غاصبان خلافت، یکی از ابعاد تفکیک ناپذیر حیات ائمه معصومین علیهم‌السلام است؛ اگرچه مشکل مبارزه در هر دوران بر حسب شرایط مختلف و اقتضائات گوناگون تغییر می‌یافته است. اگر امام علیه‌السلام در برابر ستمگری‌ها و حق‌کشی‌های خلیفه‌های جور ساکت می‌ماند و تنها به ذکر و دعا و نماز خویش مشغول می‌گشت، دیگر این همه زندانی کردن و شکنجه دادن آنان چه دلیلی می‌توانست داشته باشد؟ اگر کسی امام علیه‌السلام و سیره‌ی او را بشناسد و او را به عنوان قرآن مجسم [صفحه ۵۴] و تجسم بخش همه‌ی ابعاد تعالیم اسلام قبول داشته باشد، بدون شک و یث‌گی مبارزه‌جویی امام علیه‌السلام را باور خواهد داشت، حتی اگر هیچ شاهد گویایی در این زمینه در کتب تاریخی نیابد. و چگونه می‌توان انتظار داشت که این بعد از حرکت امام علیه‌السلام در کتب تاریخ و روایت به تفصیل با ذکر شواهد انعکاس یافته باشد؟! در حالیکه در آن زمان اصل مبارزه بر اساس مخفی‌کاری و تقیه صورت می‌گرفته و پیچیدگی خاص آن اقتضاء می‌کرده که حتی بعضی از اصحاب و رابطهای حضرت هم از چگونگی آن مطلع نشوند. و از سویی دیگر وقتی می‌بینیم قلمهای بسیاری شکسته شده و قلمهای بسیاری به خدمت دربار درآمده و قلم بدستان طرفدار اهل بیت علیهم‌السلام، تحت پیگرد قرار گرفته‌اند و زندانهای مختلف از وجود راویان احادیث آنان انباشته شده است، چگونه می‌توان توقع داشت که کیفیت مبارزه‌ی پیشوای محصوره‌ی چون امام حسن عسکری علیه‌السلام با جزئیات آن ثبت و ضبط شده باشد؟! با این همه نمونه‌های کوچکی در این زمینه که در بین روایات به ندرت یافت می‌شوند، می‌توانند به روشنی گویای این سیر مبارزه‌ی منفی در افعال و گفتار و نوشتارهای امام حسن عسکری علیه‌السلام باشند. - «عمر بن ابی‌مسلم» نقل کرده است که مردی از اهالی مصر به نام «سیف بن لیث» که یکی از وابستگان دربار به نام «شفیع خادم» زمین او را غصب کرده و او را از آن بیرون رانده بود، به سامراء آمد تا به خلیفه‌ی وقت شکایت کند. ما به او سفارش کردیم که نامه‌ای به ابومحمد - حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام - بنویسد و از او بخواهد که [صفحه ۵۵] در آسان شدن کارش به او کمک نماید. او نامه را نوشت و فرستاد. امام علیه‌السلام در جوابش نوشت: «نگران مباش. زمین تو به تو بازگردانده می‌شود. پس نزد سلطان مرو و پیش همان وکیلی برو که هم‌اکنون زمین تو در دست اوست و او را از حاکم برتر و سلطان واقعی، خدای یکتا و پروردگار عالمیان بترسان.» مرد مصری بازگشت و به دیدار وکیل رفت. وکیل که زمین تحت تصرفش بود گفت: وقتی تو از شهر بیرون رفتی، شفیع نوشته‌ای به من داد که

به موجب آن تو را فراخوانم و زمینت را به تو باز پس دهم. [۵۱]. آری: «یریدون أن يتحاكموا الى الطاغوت و قد أمروا أن يكفروا به». - جریانی دیگر از همین باب که با جلوه‌ای از کرامت و کرم امام نیز آمیخته است، داستان جوانی است هاشمی که در مسجد زبید سامراء، با یکی از روایان احادیث امام عسکری علیه السلام به نام «ابوجعفر محمد بن عیسی زرچی» دیدار می‌کند و برایش نقل می‌کند که دو عمو داشت یکی ثروتمند و دیگری مستضعف و بی‌چیز، برادر فقیر روزی ششصد دینار از مال برادر ثروتمند را که برادر بزرگترش بود به سرقت می‌برد. برادر بزرگتر با خود می‌گوید: نزد حسن بن علی بن محمد ابن الرضا علیهم السلام می‌روم و از او می‌خواهم که با برادرم به طریقه‌ای سخن [صفحه ۵۶] گوید که مالم را پس دهد. آن شب رفتن را به تأخیر می‌اندازد و وقت سحر تصمیمش عوض می‌شود و با خود می‌گوید: نزد «اسپاس ترک» ملازم خلیفه، می‌روم و از برادرم به او شکایت می‌کنم. با این اندیشه سحرگاهان بر «اسپاس ترک» وارد می‌شود و او را در آن ساعت مشغول بازی تخته نرد می‌بیند، پس در گوشه‌ای می‌نشیند و منتظر اتمام بازی آنان می‌شود که ناگهان فرستاده‌ای می‌آید و می‌گوید: من از نزد حسن بن علی علیهما السلام آمده‌ام پس دعوت او را اجابت کن. او بر می‌خیزد و همراه غلام به دیدن حسن بن علی علیهما السلام می‌رود. امام علیه السلام به او می‌فرماید: «تو را سر شب حاجتی به ما بود، اما هنگام سحر نظرت برگشت، برو همیان پولی که از تو گرفته شده بود باز پس داده شد. و از برادرت نزد این از خدا بی‌خبران، شکایت مکن؛ بلکه به او نیکی کن و از مالت به او ببخش. و اگر خود به او نمی‌بخشی پس او را بسوی ما بفرست تا مالی به او عطا کنیم.» - جوان هاشمی سپس افزود - عمویم وقتی از نزد امام علیه السلام بیرون آمد، غلام خود را دید که با خوشحالی آمده بود تا موجود بودن کیسه‌ی پول را به او خبر دهد. [۵۲]. [صفحه ۵۷]

خلفای جور معاصر با امام عسکری

دوران حیات امام حسن عسکری علیه السلام که بیش از چهار پنجم آن، در زمان امامت پدر بزرگوارشان امام علی النقی علیه السلام سپری گشت، مقارن با حکومت چند تن از خلفای جور عباسی است که نگاهی گذرا به تاریخ حکومت آنان، در شناخت وضعیت عمومی دوران پرنشیب و فراز زندگانی یازدهمین امام معصوم علیه السلام بی‌تأثیر نبوده و می‌تواند ما را در درک بهتر وضعیت مخاطره‌انگیز و شرایط دشوار زندگی و امامت آن بزرگوار یاری دهد. الف) متوکل: دشمن سرسخت آل ابوطالب علیه السلام و نسبت به شیعیان بسیار سختگیر بوده است. کینه‌ی شدید و غضب خانمانسوز او، نسبت به کسانی که متهم به دوستی اهلیت علیهم السلام بودند، در تاریخ شهرت دارد. آنان را از کار برکنار می‌کرد و مستمری بیت‌المال را از آنان قطع می‌نمود و مال و ناموسشان را به یغما می‌برد. دشمنان اهلیت علیهم السلام و جاعلان اخبار و احادیث علیه آنان را، گرامی می‌داشت و مقامشان را می‌افزود. به نقل تاریخ نگاران، هیچکس چون او در تاریخ، اهتمام به امر خبرچینان و جمع‌آوری اخبار، نداشته است. گویند وقتی ناقلان اخبار برای او از حرکت جمعی شیعیان بسوی مدینه یا سامراء خبر می‌آوردند، گماشتگانی بر راهها مقرر می‌کرد، تا وجوهات شرعی را که به نزد امام علیه السلام می‌رسید مصادره کنند. نسبت به امام هادی علیه السلام سختگیری‌های فراوان داشت و همو بود که به یحیی بن هرثمه دستور داد که با سیصد نفر از لشکریان بسوی [صفحه ۵۸] مدینه حرکت کند و با نامه‌ای خدعه‌آمیز، او را به سامراء بکشاند. و نیز همو بود که دستور داد حرم و قبر مطهر امام حسین علیه السلام را تخریب کرده و زمین آن را شخم زنند و هیچ آثاری از مقابر مطهر عراق باقی نگذارند. و نیز همو بود که دستور داد زبان ابن سکیت را - که گفته بود قبر خادم علی علیه السلام از تو و دو فرزندت بهتر است - از پشت سر بیرون کشند و شکمش را پاره کنند. عاقبت پس از اهانتی که به امام هادی علیه السلام روا داشت به نفرین حضرت دچار گشته کشته شد. ب) منتصر: متوکل در شب چهارشنبه چهارم شوال ۲۴۹ به دعای امام هادی علیه السلام کشته شد و پسرش منتصر به جای او به حکومت رسید، مدت خلافت او اگرچه بیش از شش ماه طول نکشید لکن گشایش و فرجی در کار شیعیان آل ابوطالب علیه السلام به شمار می‌آمد؛ زیرا منتصر در حق آنان به عطف و نیکی رفتار می‌کرد

و مالهای بسیاری را در بین آنان توزیع می نمود. و بیشتر ترجیح می داد که در هر کاری با آنچه پدرش (لعنه الله) انجام می داد مخالفت ورزد و با روش و مسلک او ضدیت کامل داشت. هیچ موردی از دستگیری یا حبس و قتل شیعیان به دست او در کتب تاریخی ذکر نشده است. طبری گوید: اولین کاری که به دست منتصر پس از کسب خلافت صورت گرفت عزل صالح بن علی از امارت مدینه و نصب علی بن حسین بن اسماعیل به جای او بود. نقل شده است که در حین وداع با علی بن حسین گفت: ای علی من تو را به شهری می فرستم که به منزله‌ی [صفحه ۵۹] گوشت و خون من است، پس مواظب باش که با آل ابی طالب چگونه رفتار می کنی. ج) مستعین: احمد بن محمد بن معتصم، در روزی که منتصر وفات کرد به عنوان خلیفه، مورد بیعت قرار گرفت. دو تن از فرماندهان ترک به نام «بغا» و «وصیف» در زمان او متولی امور حکومت بودند. معتز و مؤید فرزندان متوکل به دستور او زندانی شدند تا مبادا علیه حکومت فتنه‌انگیزی کنند. زمانی که مستعین در دارالسلام بغداد بسر می برد، گروهی از موالی که مورد بی مهری مستعین و دو وزیر ترک او قرار گرفته بودند؛ در سامرا توطئه‌ای چیدند و معتز را از زندان خارج ساخته با او بیعت کردند. در سال ۲۵۱ مستعین پس از نبرد با ابواحمد و لشکریانش که همگی از موالی بودند، عاقبت تن به صلح داد و خود را از خلافت خلع کرد و قرار شد که همراه با خانواده‌اش به سوی «واسط» سفر کند. اما در بین راه فرستاده‌ی معتز به نام سعید بن صالح راه بر او گرفت و سرش را بریده و به سوی معتز فرستاد. مستعین نسبت به امام حسن عسکری علیه السلام و پدر بزرگوارش امام هادی علیه السلام سختگیری فراوان داشت. د) معتز: پس از کشتن مستعین، معتز خلافت بلامنازع عباسیان را به عهده گرفت. او که نامش محمد و فرزند متوکل بود، در محرم سال ۲۵۲ از عموم مردم بیعت گرفت و در طی حکومت خود جنایات فراوان در حق شیعیان و خصوصا امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام انجام داد. او در سال ۲۵۴ به وسیله‌ی زهر، امام دهم حضرت علی النقی علیه السلام را [صفحه ۶۰] به شهادت رساند و پس از آنان تصمیم قطعی در شهید نمودن امام حسن عسکری علیه السلام داشت. او بارها امام عسکری علیه السلام را از زندانی به زندان دیگر منتقل می ساخت و اهانت بسیار در حق ایشان روا می داشت. او از میان اتراک متعصب‌ترین و خشن‌ترین آنان را بر امارت مدینه و مراقبت اهل بیت علیهم السلام گماشته بود. او به خاطر ترس از سلب حکومت، همه‌ی سران مقتدر و صاحب نام را تحت مراقبت داشت و با اندک اتهامی آنان را دستگیر کرده و می کشت. همین امر باعث خروج بعضی سران گشته و عاقبت سبب قتل او شد. در کیفیت قتل او مسعودی گفته است: برخی معتقدند که از خوردن و آشامیدن باز داشته شد تا در اثر گرسنگی و تشنگی جان داد. برخی دیگر عقیده دارند که آب جوشان به روده‌هایش تریق کردند به گونه‌ای که تمام احشایش ورم کرد و مرد. اما مشهورتر آن است که وارد حمامش نمودند و حمام را گذاختند و او را از خارج شدن بازداشتند، پس از آنکه از حرارت و تشنگی جانش به لب رسید، او را خارج ساخته و قدحی آب، همراه با یخ به او خوراندند بطوری که کبدش متلاشی شد. ه) مهتدی: محمد بن واثق نوه‌ی هارون الرشید بود که در سال ۲۵۵ به حکومت رسید و دست به کشتار ترکان زد و آنان بر او شوریدند و صالح بن وصیف را که مقربترین و بزرگترین وزیر و محل اعتماد او بود کشتند و سرش را بر در خانه‌ی مهتدی آویختند؛ تا خواری و ذلت او را به نمایش گذارند. مهتدی عاقبت به دست همین اتراک کشته شد، [صفحه ۶۱] در حالی که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام هنوز به دستور او در زندان بسر می بردند. ابوهاشم نقل کرده است که من در حبس مهتدی با حضرت ابومحمد علیه السلام همراه بودم که شبی به من فرمود: «این طاغی امشب اراده کرده است که اراده‌ی الهی را به بازی گیرد در حالی که خداوند رشته‌ی عمر او را قطع می گرداند.» چون صبح شد فتنه‌ی اتراک بر مهتدی شروع شده بود و مردم هم به خاطر عقاید باطل مهتدی، با اتراک همراه شدند و او را کشتند. در حالی که او تصمیم قطعی بر کشتن ابومحمد علیه السلام داشت. و) معتمد: پس از کشته شدن مهتدی در سال ۲۵۶ ه. ق احمد بن متوکل به حکومت و خلافت دست یافت. او بر خلاف مهتدی، دیگر باره اتراک را منزلت و مقام بخشید و از عداوت آنان نسبت به خاندان ابوطالب بهره‌های فراوان گرفت. او به شکل‌های مختلف سعی در از بین بردن امام حسن عسکری علیه السلام داشت و به نحریر اجازه داد که سخت‌ترین رفتار را در حق

آن بزرگوار داشته باشد و حتی او را پیش شیران اندازد. او بطور مرموزی در فریب افکار عمومی می‌کوشید و در ظاهر از مخالفت و ابراز عداوت اهل بیت سر باز می‌زد. مقرر کرده بود که حضرت امام عسکری علیه السلام هر هفته دو بار از محل سکونت اجباری خود در سامراء به محل دربار رفته و در سرای عام، محل حکومت، حضور پیدا کند. نقشه‌ی قتل امام عسکری علیه السلام را نیز با کمک وزیران ترک و طیبیان [صفحه ۶۲] یهودی دربار، آنچنان با دقت طراحی کرده بود که امر شهادت آن بزرگوار بر همه‌ی مردم و حتی بسیاری از تاریخ‌نگاران مشتبه شده و با عقیده‌ی شیعه در عدم وفات طبیعی او، با تردید برخورد کنند. عجیب‌تر آنکه گفته‌اند پس از شهادت امام علیه السلام او همه‌ی ثروت خود را در بین مردم تقسیم می‌کند و به اقامه‌ی عزا می‌پردازد. قابل ذکر است که در اثر این همه تغییرات و تحولاتی که در طی حیات و امامت امام حسن عسکری علیه السلام در دستگاه حکومت عباسیان پیش آمده بود، بطور طبیعی ضعف فراوانی در اداره‌ی امور کشور پهناور اسلامی، به آنان رو آورده و شورش‌های زیادی در گوشه و کنار مملکت ایجاد شده بود. خلفای جور عباسی که اکثراً سرگرم عیش و نوش خود بوده و از امور کشورداری اطلاع چندانی نداشتند، با غافل ماندن از سرزمین‌های مختلف تحت نفوذ خود، میدان را برای طغیان‌های امیران و گماشتگان خود باز گذاشته و چه بسا از اغتشاشاتی که در پاره‌ای نقاط اتفاق می‌افتاد بی‌خبر می‌ماندند. در چنین اوضاع و احوالی است که «احمد بن طولون» در مصر تشکیل دولت می‌دهد و «حسن بن زید علوی» در ناحیه‌ی «طبرستان» در برابر کارگزاران حکومت عباسی قیام می‌کند و پس از جنگ‌های طولانی، آن دیار را تحت تصرف خود در می‌آورد. «صاحب الزنج» نیز یکی دیگر از کسانی است که در همین سالها دست به قیام علیه حکومت عباسیان می‌زند و بصره را به تصرف در می‌آورد. چنانکه «یعقوب لیث صفاری» در ناحیه‌ی سیستان بر می‌آشوبد. [صفحه ۶۳] تأسف‌بارترین مصیبت توده‌های مسلمان تحت ستم آن دوران، همین است که امامان بزرگوار شیعه در چنان شرایطی در زندان و تحت سخت‌ترین محاصره‌ها قرار می‌گیرند، به شکلی که از سازماندهی نیروهای معتقد و تابع ولایت، که در گوشه و کنار همه‌ی بلاد اسلامی پراکنده بودند، باز می‌مانند. و تاریخ اسلام از تحقق حکومتی الهی بدست توانای فرزندان معصوم پیامبر صلی الله علیه و آله، محروم می‌ماند. اگرچه ارتباطات شیعیان با آنان در بسیاری از حرکت‌های ضد ستم و آزادیخواهانه، نقش مؤثری ایفا می‌کرد. با توجه به آنچه گذشت، اهمیت و حساسیت مقام و موقعیت والای امام هادی و امام عسکری علیهما السلام در بین قاطبه‌ی مسلمانان نیز پدیدار می‌شود. چرا که حتی خلفای نالایق عباسی هم بخوبی دریافته بودند که در میان این همه تحركات علیه حکومت و سازماندهی‌های نظامی و مردمی علیه دربار عباسی، تنها پایگاه خطر آفرین که در صورت آزادی و فرصت عمل یافتن، بنیانهای خلافت جور آنان را زیر و رو می‌کند ولایت و امامت اهل بیت پیامبر علیهم السلام است. تاریخ نیز بر همین عقیده گواهی می‌دهد. زیرا با همه‌ی بی‌لیاقتی‌ها و ناتوانی‌های خلفا، و علیرغم همه‌ی قیامهایی که از ایران گرفته تا مصر بدست مردم و سرداران مختلف در مقابل عباسیان صورت گرفت، باز هم با کنار گذاشته شدن و شهادت ائمه‌ی معصوم و مظلوم شیعه که به غیبت امام دوازدهم انجامید و برای قرون متمادی جامعه‌ی اسلامی و انسانی را از رهبری مستقیم آن رهبران الهی محروم کرد، حکومت [صفحه ۶۴] جائزانه‌ی عباسیان تا سال ۶۵۶ هجری قمری استمرار یافت. [۵۳].

در آرزوی وصال

مسلمانان به تازگی از جنگی دیگر با رومیان بازگشته بودند. و اینک در بازار برده‌فروشان بغداد همه‌ی تازه بود. کنیزانی را که به اسارت در آمده و به عنوان غنیمت نصیب جنگاوران شده بودند؛ برای فروش عرضه می‌کردند. «و بشر بن سلیمان» طبق فرموده‌ی امام علی‌النقی علیه السلام از سامراء حرکت کرده بود و اینک که به بغداد رسیده بود، شتابان در پی برده‌فروشی به نام «عمرو بن یزید» بود؛ تا مأموریتی را که از جانب امام خود بر عهده داشت. به انجام رساند. او که از فرزندان ابویوب انصاری و از شیعیان خاص امام هادی علیه السلام بود، از دیرباز با برده‌فروشان آشنایی داشت و خود نیز گاهی در این تجارت با آنان سهیم می‌شد. از

اینرو «عمرو بن یزید» را به سادگی پیدا کرد و در گوشه‌ای چشم انتظار ایستاد. زنان و دخترکانی چند عرضه شدند و به سادگی به فروش رسیدند و اینک کنیزی با چهره و لباس و حرکاتی آشنا، از خیمه بیرون آورده شده بود، بشر به یاد می‌آورد که تمام خصوصیات این کنیز باصلابت و باوقار، توسط مولایش امام هادی علیه‌السلام، برایش شرح داده شده بود. حتی جامه‌ی حریر سراپا پوشیده‌ی او و امتناع او از نزدیک شدن مشتریان [صفحه ۶۵] و جمله‌ای که به زبان رومی تکرار می‌کرد. خریدارانش فراوان شده بودند و قیمتی استثنایی را برای خرید او پیشنهاد می‌کردند. اما او که نگرانی در نگاهش موج می‌زد و انتظاری کشنده بر جان‌ش چنگ انداخته بود، هربار به «عمرو بن یزید» التماس می‌کرد که منتظر بماند تا خریدار مورد نظر او پیدا شود. بشر بن سلیمان نزدیک شد و نامه‌ای را که توسط امام علیه‌السلام برای کنیزک نوشته شده بود به او تسلیم کرد. ناگهان دخترک از شادی فریاد کشید و بی‌اختیار نامه را بر چشمان زیبایش نهاد و به شدت گریست. قلبش به شدت می‌تپید و هیجانی عجیب سراپایش را احاطه کرده بود. برده‌فروش که همچون دیگران از این واقعه شگفت‌زده بود، رو به «بشر بن سلیمان» کرد و گفت: هان! در این نامه چه نوشته شده بود که کنیزک را اینگونه بیتاب کرد؟! بشر گفت: نامه به زبان رومی نوشته شده است و من از مضمون آن بی‌اطلاعم. من این نامه را از طرف یکی از اشراف و بزرگزادگان عرب برای او آورده‌ام و بنگر که اگر کنیز به صاحب این نامه راضی است، آن را برایش خریداری کنم. کنیز پیش آمد و به عمرو گفت: «سوگند به خدا که اگر مرا به او نفروشی خود را هلاک خواهم کرد.» برده‌فروش راضی شد و کیسه‌ای زر گرفت و کنیز را به «بشر بن سلیمان» سپرد. در کیسه‌ی زر، دو یست و بیست اشرفی بود که امام [صفحه ۶۶] هادی علیه‌السلام خود آن را شمارش کرده و به بشر سپرده بود. در راه وقتی بشر از اسم و رسم آن بانوی بزرگوار پرسید فرمود: «من ملیکه دختر «شیوعا» فرزند قیصر روم هستم و مادر من از فرزندان «شمعون» وصی حضرت عیسی علیه‌السلام است. زمانی که جدم قیصر خواست مرا به عقد فرزند برادر خود در آورد، ناگهان معجزه‌ای رخ داد و دوبار مجلس عقدی که ترتیب داده بودند درهم ریخت و فرزند برادر قیصر از تخت بر زمین افتاده و بیهوش شد. من همان شب حضرت عیسی علیه‌السلام و جدم «شمعون» را به همراه پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله در خواب دیدم که در قصر جدم بر منبری از نور بالا رفته بودند. آن شب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رو به حضرت عیسی علیه‌السلام کرده و فرمودند: یا روح الله! آمده‌ایم که ملیکه فرزند وصی تو «شمعون» را برای این فرزند سعادت‌مند خود خواستگاری نمایم و اشاره به جوانی که در کنارشان ایستاده بود نموده و نامش را حسن بن علی عسکری فرمودند.» بشر پرسید: آیا تو حسن بن علی علیه‌السلام را می‌شناسی؟ ملیکه در حالی که رنگی از حیا در چشمانش موج می‌زد فرمود: «از آن شب که در خواب او را در کنار جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم، قلبم کانون محبت او شده، چهره‌اش را همواره در نظر دارم و لحظه‌ای او را از یاد نمی‌برم...». راه بین بغداد تا سامراء برای ملیکه‌ی جوان مثل یک پرواز خیال‌انگیز طی شد و زمانی که به دنبال بشر در کوچه پس کوچه‌های شهر محبوبش قدم نهاد، احساس کرد به دنیایی دیگر وارد شده و بوی [صفحه ۶۷] بهشت را با تمام وجودش استشمام می‌کند. لحظاتی بعد وقتی کنار در منزل امام هادی علیه‌السلام ایستادند، «کافور» خادم را در انتظار خود یافتند. «کافور» به دستور امام علیه‌السلام ملیکه را به اتاقی خاص هدایت کرد. لحظات تنهایی و چشم‌انتظاری، فرصتی به او می‌داد تا همه‌ی خاطرات شیرینی که او را به این خانه پیوند داده بود، در نظرش مجسم شود. یادش می‌آمد شبی که حضرت زهرا علیها‌السلام را در خواب دیده و به دامنش در آویخته و با چشمانی اشکبار از هجران فرزندش امام حسن عسکری به او شکایت کرده بود. زهرای اطهر علیها‌السلام به او فرموده بودند: «اگر میل داری خداوند از تو راضی باشد و فرزندم حسن به دیدار تو بیاید شهادت بده که خدایی جز خداوند یکتا نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده و پیامبر برگزیده‌ی اوست.» راستی چقدر شیرین بود لحظاتی که حضرت زهرا علیها‌السلام او را در آغوش گرفته و به سینه‌ی خود فشرده و زمزمه فرموده بودند: «دخترم اکنون که اسلام را پذیرفتی، منتظر آمدن فرزندم باش که من او را به سوی تو می‌فرستم.» چند لحظه در تنهایی گذشته بود که صدای در برخاست. ملیکه سر برداشت و التهاب آلوده، به در چشم دوخت. در باز شد و اندام رسای امام

حسن علیه السلام، در قاب در، چشمان پر فروغ او را نوری تازه بخشید؛ لبخندی مهرآمیز چهره‌ی زیبای امام علیه السلام را زیباتر ساخته بود. ملیکه بی‌اختیار زمزمه کرد: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله.» [صفحه ۶۸] آن شب وقتی که امام علی النقی علیه السلام عقد و پیمان همسری بین امام حسن عسکری علیه السلام و کنیز آزاد شده‌ی خویش برقرار می‌کرد؛ رو به او کرده فرمود: «نرجس! تو را بشارت باد به فرزندى که بر شرق و غرب گیتی سیطره یابد و زمین را از عدل و داد پر کند پس از آنکه از جور و ستم آکنده شده باشد.» گل شادی، در دل «ملیکه» که از این پس «نرجس» نامیده می‌شد روییده بود و عطر شکوفه‌های ایمان فضا را پر کرده بود. [صفحه ۶۹]

امام عسکری و غیبت حضرت مهدی

بی‌تردید یکی از عواملی که باعث کنار گذاشته شدن نسبی امام هادی و امام عسکری علیهما السلام، و عدم حضور ظاهر و چشمگیر آن دو بزرگوار در صحنه‌ی اجتماع شده بود، بی‌لیاقتی مردم و بی‌توجهی آنان به ساحت مقدس امامان معصوم علیهم السلام بود که طی سالهای متمادی به تدریج رشد کرده و در آن دوران به اوج خود نزدیک شده بود. دو عامل دیگر نیز در این میان دارای تأثیری غیر قابل انکار بودند، یکی ترس خلفای جور و درباریان آنان از قیام مردم به رهبری امام علیه السلام که سخت‌گیری‌های فراوان را بر ایشان تحمیل می‌کرد، و دیگری اراده‌ی حتمی خداوند بر نهان زیستی و غیبت طولانی دوازدهمین امام شیعیان، حضرت مهدی علیه السلام که اقتضا می‌کرد، نوعی مقدمه چینی و آماده‌سازی مردمی، برای آن پیشاپیش صورت گیرد. با توجه به این عوامل است که می‌بینیم دوران زندگی و امامت دهمین و یازدهمین امام علیهما السلام به عنوان حلقه وصلی بین دو دوران ظهور و غیبت، در حاله‌ای از پوشیدگی فرو رفته؛ بویژه در زمان امام یازدهم بسیاری از ارتباطات بین امام و شیعیان، به وسیله‌ی نامه‌نگاری‌های متقابل برقرار می‌شده، دیدارهای زیادی در گذرگاه‌ها و در [صفحه ۷۰] حین عبور امام علیه السلام صورت می‌گرفته، پیام‌ها و رهنمودهای حضرت بیشتر توسط وکیلان مخصوص و نایبان معین، به مردم انتقال می‌یافته و در برخی مراجعات مردم، بنا به مصالحی خواسته‌ی آنان به امر حضرت، به دست یکی از خادمان یا ملازمان آن بزرگوار به انجام می‌رسیده است. این جلوه‌ها، کیفیت برخورد با غیبت حضرت مهدی علیه السلام را روشن ساخته، قضاوت درباره‌ی چگونگی بهره بردن از امام غائب علیه السلام را آسان می‌کند. به عبارت دیگر وقتی امام حاضر مسلمین که باید پیشوا و حاکم بر تمام امت اسلامی باشد در اثر جهالت و غفلت و شقاوت و ذلت‌پذیری مردم و ستمگری و بی‌پروایی حاکمان، به چنان شرایط دشواری در نحوه‌ی زندگی و ارتباط با جامعه گرفتار می‌شود، ابتلای به غیبت دوازدهمین امام و آخرین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله امری دور از انتظار نیست. و از طرف دیگر وقتی دهمین و یازدهمین امام علیهما السلام که بی‌هیچ تردیدی دوران حضور را سپری می‌کرده‌اند، در اثر شرایط تحمیلی به چنان عملکرد و ارتباطی رو فرموده‌اند حضرت مهدی علیه السلام نیز برای اجرای مسئولیت‌های خویش در ارتباط با شیعیان و جامعه‌ی اسلامی و عموم مردم، ناگزیر از چنین عملکردی می‌باشد. در همین راستا فرمایشات امام حسن عسکری علیه السلام درباره‌ی حضرت مهدی علیه السلام و غیبت طولانی او را، می‌توان هشدار برای مسلمانان بشمار آورد. الف) آن حضرت در نامه‌ای که به «علی بن حسین بن بابویه قمی» نگاشته است می‌فرماید: [صفحه ۷۱] «بر تو باد که شکیباً باشی و چشم انتظار فرج بمانی، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برترین اعمال امت من انتظار فرج است.» شیعیان ما همواره در اندوه بسر می‌برند تا زمانی که فرزندم ظهور نماید؛ آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله بشارت داد که: «زمین را از عدل و داد پر کند همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد.» پس ای شیخ، ای ابوالحسن علی بن حسین! تمام شیعیان مرا به صبر فرمان ده که همانا خداوند زمین را به هر که از بندگانش که بخواهد به ارث می‌رساند و سرانجام از آن تقوای پیشگان است، سلام و رحمت و برکات خدا بر تو و بر همه‌ی شیعیان ما باد.» [۵۴]. ب) «شیخ صدوق» از «احمد بن اسحق» روایت کرده است که گفت: به حضور حضرت امام عسکری علیه السلام شرفیاب شدم و می‌خواستم

درباره‌ی امام پس از او سؤال کنم. حضرت پیش از آنکه سخنی بگویم فرمود: «ای احمد! خدای عزوجل از روزی که آدم را آفریده تا کنون، زمین را از حجت خالی نگذاشته و تا روز قیامت نیز خالی نخواهد گذاشت. بلکه همواره حجت خدا بر خلق او موجود است و خداوند به برکت او بلاها را از اهل زمین دور گرداند و به خاطر او باران را از آسمان فرو فرستد و برکت‌های زمین را برویاند.» پس داخل خانه شد و با کودکی همچون ماه شب چهارده خارج شد و پس از معرفی او فرمود: «به خدا سوگند که غائب خواهد شد، غیبتی که در آن هیچکس [صفحه ۷۲] از هلاکت و گمراهی نجات نیابد؛ مگر کسی که بر اعتقاد به امامت او ثابت قدم بماند و خداوند او را بر دعای برای تعجیل فرج توفیق عنایت کند.» [۵۵]. ج) «احمد بن اسحق» گوید: روزی دیگر به خدمت امام حسن عسکری علیه‌السلام رسیدم و گفتم: شنیدم که فرمودی در حضرت مهدی علیه‌السلام سنتی از خضر و ذوالقرنین هست. آن سنت چیست؟ فرمود: «طولانی شدن غیبت. به حقیقت پروردگار سوگند، غیبت او آنقدر طول خواهد کشید که اکثر معتقدین به امامت او از دین برگردند. و بر آیین حق کسی باقی نماند، جز آنکه خداوند در روز میثاق بر ولایت ما، از او پیمان گرفته و ایمان را در دل او جای داده و او را به روح ایمان تأیید کرده باشد.» [۵۶]. د) «شیخ صدوق» در روایتی دیگر به نقل از «محمد بن معاویه» و «محمد بن ایوب» و «محمد بن عثمان عمروی» آورده است که: «ما چهل نفر بودیم که در خانه‌ی امام حسن عسکری علیه‌السلام گرد آمده بودیم. آن حضرت فرزند خویش صاحب الأمر علیه‌السلام را به ما نشان داد و فرمود: «این است امام شما بعد از من و او خلیفه‌ی من بر شماست. پس از او اطاعت کنید و بعد از من پراکنده نشوید که در دین خود هلاک خواهید شد. او غیبتی خواهد داشت و شما از این پس او را نخواهید دید.» ما از منزل آن حضرت خارج شدیم و پس از چند روز خبر [صفحه ۷۳] شهادت آن بزرگوار را شنیدیم.» [۵۷]. از این چند روایت و نمونه‌های دیگری از این قبیل، بخوبی می‌توان دریافت که امام حسن عسکری علیه‌السلام با تأکید هر چه بیشتر، در پی آماده‌سازی شرایط لازم برای نهانزیستی طولانی فرزند خویش، قائم آل محمد علیه‌السلام بوده و نه تنها در روش خاص زندگی نیمه نهانی خود و کیفیت برقراری ارتباط با شیعیان - که به نوعی بر حضرت تحمیل شده بود - بلکه در فرمایشات و نصایح و نامه‌های خویش نیز بر آن اصرار می‌ورزید. و همه‌ی اینها نشان دهنده‌ی سنگینی بار مسئولیتی بود که در انتقال سیر تاریخ شیعی از مرحله‌ی ظهور به مرحله‌ی غیبت بر دوش آنحضرت نهاده شده بود. به عبارت دیگر می‌توان گفت: آگاهی بخشی به مردم، برای نجات از گمراهی‌ها و تفرقه‌ها و سوءباورها و ناامیدی‌های حاصله از غیبت حضرت مهدی علیه‌السلام، مسئولیتی بزرگ بود که بر دوش همه‌ی امامان معصوم علیهم‌السلام، بویژه حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام قرار داده شده بود و با قلم و بیان و سلوک ویژه‌ی آن بزرگواران به انجام رسید. آنک شیعیه‌ی آن دوران بود و امتحان بزرگ نهانی امام دوازدهم علیه‌السلام، همراه با ستم روزافزون عباسیان و فتنه‌های دین سوز و خانمان برانداز مخالفین ولایت. چنانکه اینک ما شیعه‌ی این دوران هستیم و امتحانی بزرگتر، امتحان [صفحه ۷۴] نهانی مولا - و امام معصوم علیه‌السلام، همراه با ستم همه‌جانبه‌ی همه‌ی مستکبران، و فتنه‌های عالمگیر همه‌ی مخالفان ولایت و اسلام و انسانیت. در کنار امتحانی دیگر، امتحان مقاومت و انتظار و آماده کردن خود و جامعه برای حکومت جهانی امام زمان علیه‌السلام.

در انتظار شهادت

سرانجام وعده‌ی دیدار نزدیک شد. سالهای درد و رنج به پایان آمد، محاصره‌ها مراقبت‌ها، زندانها خاتمه یافتند. قدرشناسی‌ها، بی‌حرمتی‌ها، شکنجه‌ها تمام شدند. امام حسن عسکری علیه‌السلام از سویی شادمان از قرب وصال معبود و از سویی نگران نسبت به سرنوشت امت پیامبر صلی الله علیه و آله و دو امانت او قرآن و حضرت مهدی علیه‌السلام، اینک غریبانه در بستر به خویش می‌پیچید. سحرگاهان روز جمعه هشتم ربیع‌الاول سال ۲۶۰ هجری بود. [۵۸] از سر شب تا کنون بیدار مانده و نامه‌های بسیاری برای وکیلان و نایبان خویش که در شهرهایی مختلف سکونت داشتند نگاشته بود. [۵۹] نامه‌ای هم برای مادرش نوشته بود که هم‌اکنون

در مدینه بسر می‌برد. در این نامه برای او سفارشات بسیاری داشت. می‌دانست که [صفحه ۷۵] پس از او بسیاری از مسئولیت‌ها را، همین مادر مهربان باید بر دوش بگیرد و خوب می‌دانست که خبر رحلت او چقدر مادرش را درهم خواهد شکست. یادش می‌آمد چندین ماه قبل، وقتی که مادرش را همراه کاروانی برای زیارت بیت الله الحرام می‌فرستاد، [۶۰] شب قبل از حرکت کاروان برای وداع با او به حجره‌اش رفت، در چشمان اشک آلودش خیره شد و از او خواست تا در کنار خانه‌ی خدا و در حین مناسک و در هنگام زیارت جدش رسول الله صلی الله علیه و آله، او را از یاد نبرد و بعد چنانکه بخواهد عقده‌ی دلش را بگشاید دستهای مادرش را گرفت، روی سینه‌اش نهاده و آهسته فرمود: «در سال شصت واقعه‌ای دلگیر و حزن‌انگیز به من روی می‌آورد. بیم دارم که مصیبتی در آن سال برایم روی دهد.» [۶۱]. با این کلام شاید می‌خواست پیشاپیش مادرش را برای تحمل فاجعه‌ی شهادت خویش آماده سازد، شاید می‌خواست میزان صبر او در برابر اراده‌ی خدا را بسنجد، زیرا وقتی مشاهده کرد که مادرش از شنیدن این سخن بی‌تاب گشت و ضجه زد و دردمندانه شروع به گریه کرد، به او فرمود: «از انجام امر الهی گریزی نیست. پس بی‌تابی مکن.» [۶۲]. امشب دلش در مدینه بود، در کنار حرم رسول الله صلی الله علیه و آله، کنار قبر [صفحه ۷۶] مادر مظلومه‌اش زهراء سلام الله علیها، کنار بقیع، کنار مادرش حدیث. و می‌دانست که مادرش نیز به یاد اوست. انگار نگرانی و اضطراب و نشست و برخاستهای مادر را، به چشم دل می‌دید. نماز شبش را خوابیده خوانده بود. آخرین نماز شب، آنهم در شب جمعه، شب رحمت خدا، شب پرواز او. در نمازش بسیار گریسته بود، و حالا- پرده‌ای از اشک چشمانش را پوشانده بود، پلکهایش را به هم فشرد و قطرات اشک از روی صورت گندمگون و زیبایش که به زردی گراییده بود لغزیدند و در لابلای محاسن سیاهش گم شدند. سرش را قدری بالا آورد و به اطراف نگرید. «عقید خادم» در گوشه‌ای ایستاده و اندوهگین و حیرت زده نگاهش می‌کرد. امام علیه‌السلام پرسید: «پس دیگران کجا رفتند؟» «عقید» جلو آمد و عرض کرد: فدایت شوم، زمانی که نامه‌های شما را به اشخاصی که فرمودید تحویل دادم و برگشتم، آنان را در حجره‌ی نزدیک در، خفته یافتیم. منظور حضرت از دیگران، همان گماشتگان قاضی القضاة بود. [۶۳] چرا که از روزهای آغازین مرضی حضرت، ده نفر از نزدیکان و افراد محل اعتماد قاضی دربار، به دستور معتمد خلیفه، شبانه روز در منزل امام علیه‌السلام بسر می‌بردند و هر تغییری در حال او و هر واقعه‌ی جدیدی را [صفحه ۷۷] به قاضی گزارش می‌کردند و اینان تازه غیر از به اصطلاح طبیبانی بودند که به بهانه‌ی معالجه و پیگیری سیر بهبود او، هر صبح و شام یکبار به دستور خود معتمد به او سر می‌زدند. [۶۴]. دل امام علیه‌السلام از این همه نیرنگ و نفاق می‌گرفت. خود آنان بودند که زهر در غذایش وارد کردند. خود آنان بودند که غذای آلوده را به خوردش دادند و چون به تأثیر تدریجی زهر یقین داشتند، همه‌ی آثار مرضی و سیر پیشرفت آنرا از قبل بخوبی می‌دانستند، با این همه اظهار تأسف می‌کردند و با داروهایی بی‌خاصیت و با رفت و آمدهایی ظاهرسازانه، سعی در فریب افکار عمومی داشتند. امام علیه‌السلام بخوبی می‌دانست که خلفای جور عباسی و ترکان تحت فرمان آنان و ناصبیان معاندی که در دربار موقعیت‌های عالی داشتند، وجود او و فرزندش را هرگز نمی‌توانند تحمل کنند. این چندمین بار بود که طی این چند سال کمر به قتل او می‌بستند. اما هر بار به علتی ناکام مانده بودند. اما این بار...! او بخوبی می‌دانست که اقدامات پیاپی هر یک از خلفای معاصر برای نابودی او، در اثر هراس از پیدایش فرزندش مهدی علیه‌السلام بوده که در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و همه‌ی پیشوایان پیشین علیهم‌السلام، به عنوان براندازنده‌ی همه‌ی کاخهای ستم و برقرار کننده‌ی عدل و داد جهان، شناسانده شده بود. [صفحه ۷۸] و از همین رو بود که خود در هنگام ولادت حضرت مهدی علیه‌السلام فرموده بود: «ستم‌پیشگان گمان کرده بودند که می‌توانند مرا به قتل برسانند تا این نسل را منقطع نمایند! آنان قدرت خداوند قادر را چگونه ارزیابی می‌کردند، در حالیکه خود خدا او را مایه‌ی امید بشر نامید؟» [۶۵]. راستی مگر می‌شود خدا وجود آخرین حجت خویش حضرت مهدی علیه‌السلام را، سبب امید و پشتوانه‌ی آرمانهای الهی قرار دهد و بعد در مقابل توطئه‌های دشمن، از حفظ و حراست او ناتوان بماند؟! داشت به فرزندش مهدی علیه‌السلام می‌اندیشید که صدای اذان صبح را شنید. بانگ «لا اله الا الله و محمد رسول الله» در فضای شهر سامراء می‌پیچید و او را

به اندیشه‌ی دیگری فرو می‌برد. به یاد سفارشهای پیامبر صلی الله علیه و آله می‌افتاد که ولایت را شرط قبولی نماز و هر عبادت دیگری قرار داده و محبت و مودت اهل بیت خود را مزد رسالت و راه سلوک الی الله نامیده بود. [۶۶]. راستی مردم، بدون معرفت او، چگونه به «لا اله الا الله» قائل می‌شدند؟ بدون محبت و اطاعت او، چگونه خود را پیرو پیامبر صلی الله علیه و آله [صفحه ۷۹] می‌دانستند؟ با پذیرش حکم طاغوت و حکام هواپرست و رد ولایت امامان معصوم علیهم السلام، چگونه خود را موحد و مسلمان فرض می‌کردند؟ صدای فرزندش که در اتاق مجاور، به اذان بلند شده بود رشته‌ی افکارش را گسیخت. بر بالینش، جاریه‌اش «صقیل»، ایستاده بود و کاسه‌ای شربت که با «مصطکی» جوشانده شده بود در دست داشت. حضرت اشاره کرد که ابتدا نماز را می‌خوانم. نماز صبح را بر روی بستر خویش اقامه فرمود. و پس از نماز کاسه را طلیید. اما هنگامی که آن را بدست گرفت، دستانش لرزید و لب کاسه چند بار به دندانهایش خورد و از آشامیدن بازماند. [۶۷]. صقیل با نگرانی کاسه را گرفت و گامی عقب نهاد. چشمهای حضرت به سمت قبله دوخته شده بود و رعشه‌ای همه‌ی اندام مبارکش را بر بستر می‌لرزاند. لبهایش به سختی نام مهدی علیه السلام را تکرار می‌کرد. لحظه‌ای بعد جز او و حضرت مهدی علیه السلام کسی در حجره نبود. از آنچه بین او و فرزندش در آن اولین لحظات پگاه، اولین جمعه‌ی ماه ربیع‌الاول سال دویست و شصت گذشت، کسی جز خدا خبر ندارد. هنوز آفتاب ندمیده بود که آفتاب عمر یازدهمین امام معصوم و آخرین خورشید پیدا، غروب کرد و نه تنها سامراء که همه‌ی بلاد اسلامی، و نه تنها بلاد زمین بلکه آسمانها را در ماتم فرو برد. [صفحه ۸۰]

توطئه و فریب

حرکات مرموزانه و تحرکات غیرعادی خلیفه‌ی جبار و فریبکار عباسی، معتمد و وزیر او عبیدالله بن یحیی بن خاقان، پیش از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و پس از آن، بخوبی نشان دهنده‌ی توطئه‌ی حساب شده‌ی دربار، در جهت قتل آن امام بزرگوار است. این جریان به تفصیل از زبان وزیرزاده‌ی متعصب و دشمن اهل بیت، یعنی احمد بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان که بخوبی از اقدامات پشت پرده‌ی آنان خبر داشته، در کتاب شریف کمال‌الدین نقل شده است. او می‌گوید: زمانی که آثار مریضی بر ابو محمد عسکری علیه السلام ظاهر گشت، معتمد در پی پدرم فرستاد که «ابن الرضا» مریض شد. پدرم بدون درنگ به دارالخلافه رفت، سپس با عجله برگشت در حالیکه پنج نفر از خدمتگزاران مخصوص و مورد اعتماد خلیفه همراه او بودند. او به آنان امر کرد که خانه‌ی حسن بن علی علیهما السلام را ترک نکنند و همواره از اخبار و احوال او آگاه باشند. بعد از آن به دنبال چند تن از طبیبان دربار فرستاد و به آنان فرمان داد که هر صبح و شام به نزد او روند و ملاحظه‌ی حال او نموده گزارش دهند. دو روز از این واقعه گذشته بود که کسی به پدرم خبر داد که ضعف بر ابو محمد غلبه کرده است. او صبح زود به دیدارش شتافت و بر ملازمت طبیبان تأکید کرد. و دنبال قاضی القضاة فرستاد و او را در مجلس حاضر کرد و دستور داد که ده تن از خواص اصحاب خود را [صفحه ۸۱] که محل اعتماد او باشند برگزیند. قاضی چنین کرد و پدرم آن ده نفر را هم به منزل حسن عسکری علیه السلام فرستاد و فرمان داد که شبانه‌روز در ملازمت او باشند. آنان همیشه در آنجا بودند تا اینکه در یکی از روزهای ماه ربیع‌الاول سال ۲۶۰ (هـ ق) ابو محمد رحلت کرد و سامراء یکپارچه فریاد شد (مات ابن الرضا). سلطان معتمد کسانی را به منزل او فرستاد تا همه‌ی منزل و حجره‌های آن را تفتیش نمایند و بر تمام وسایلی که در آن می‌یابند مهر و موم نهند. و به جستجوی فرزندش در آیند. و زنانی که حاملگی را تشخیص می‌دهند آوردند تا در بین حرم امام علیه السلام نظر کنند. یکی از آنان جاریه‌ای را نشان داد. دستور داد او را در حجره‌ای محبوس کنند و خادمی را بر او گماشت و زنانی را هم موکل بر او کرد. [۶۸]. سپس شروع به تجهیز ابو محمد کردند و بازارها تعطیل شد و پدر من و بنی‌هاشم و فرماندهان و کاتبان و بقیه‌ی مردم، در تشییع جنازه‌ی او شرکت کردند و آنروز سامراء شبیه قیامت بود. پس از فراغ از تجهیز، سلطان، روحانی دربار، «ابو عیسی بن متوکل» را فراخواند و او را برای نماز بر جنازه‌ی او فرمان

داد. جنازه را [صفحه ۸۲] که برای نماز بر زمین نهادند، ابو عیسی نزدیک شد و کفن را از صورت او کنار زد و چهره‌ی او را به بنی‌هاشم از علویان و عباسیان و فرماندهان و کاتبان و قاضیان و فقیهان و مأموران محکمه نشان داد و گفت، این حسن بن علی بن محمد ابن الرضا است که به مرگ طبیعی و بر بستر خویش فوت کرده و از خادمان امیرالمؤمنین خلیفه و افراد مورد اعتماد او فلانی و فلانی، و از پزشکان دربار فلانی و فلانی، و از قاضیان فلانی و فلانی، تا آخرین لحظه با او بوده و فوت او را شاهد بوده‌اند... پس از دفن او و متفرق شدن مردم، اضطراب سلطان و اصحابش برای جستجوی فرزند او فزونی گرفت. و تفتیش منازل و خانه‌ها زیادتر شد... [۶۹]. کیست که حاکمان دنیاپرست و قدرتمدار عباسی را بشناسد و بر فساد عقیده و شناعة رفتارشان واقف باشد و با این همه احتمال بدهد که این رفت و آمدها و مأمور گذاشتن‌ها و مراقبت کردن‌ها، نه از سر سیاست بازی و استعمار مردم و یقین به اجرای دقیق نقشه‌های از پیش طراحی شده، بلکه از روی همسویی با خط ولایت و همدردی با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و احترام به فرزند ستم کشیده و زجر دیده‌ی او بوده است؟! براستی نفاق درباریان چقدر زیاد، و تبلیغات فریبنده‌ی آنان چقدر پیچیده، و خیانت و حق‌کشی تاریخ‌نگاران آن دوران چقدر آشکار [صفحه ۸۳] و وقیحانه باید می‌بود تا کسی مثل ابن شهر آشوب در کتاب مناقب بنویسد: قبض علیه السلام و یقال استشهد. [۷۰]. یعنی از فوت امام عسکری علیه السلام سخن گوید و شهادت او را بعنوان قولی که احتمالاً خیلی هم قابل اعتماد نیست ذکر نماید. و یا صاحب کتاب «اعلام الوری» مرحوم طبرسی اعلام کند که: قبض الله ولیه ابا محمد... و ذهب کثیر من اصحابنا الی أنه قبض مسموما... والله أعلم بحقیقه ذلك. خدا جان ولیش ابومحمد علیه السلام را در سال پنجم حکومت معتمد گرفت و او در منزل خود در سامراء، در همان خانه‌ای که پدرش در آن دفن شده بود، مدفون گشت. بسیاری از اصحاب ما عقیده دارند که آن حضرت مسموم گشت و نیز پدر و جد او و تمام امامان با شهادت از دنیا خارج شدند و در این عقیده به روایتی از امام صادق علیه السلام استدلال می‌کنند که فرمود: «والله ما منا الا مقتول شهید» - به خدا سوگند هیچ یک از ما نیست مگر اینکه کشته و شهید شده باشد - و خداوند به حقیقت این امر دانایتر است. [۷۱].

پس از امام

حضرت مهدی علیه السلام نه تنها بعنوان یگانه میراثدار و ادامه دهنده‌ی راه پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام، بلکه به عنوان آخرین امام [صفحه ۸۴] و حجت الهی و وارث تمام انبیاء و اولیاء و باقیمانده‌ی خدا در زمین، از چنان مقام و موقعیتی برخوردار است که در اثبات امامت و ولایتش، به ذکر معجزه و کرامتی نیاز نیست. جان همه‌ی خلایق با او آشناست و کتابهای همه‌ی پیامبران با یاد او زینت یافته است. هیچ امامی رخت از دنیا نکشید، مگر آنکه از او سخن به میان آورد. و هیچ مصلحی پای به دنیا نگذاشت مگر آنکه انتظار او را دستمایه‌ی اصلاح اجتماع خویش قرار داد. خداوند چون بندگانش را آزمود و لیاقت حضور او را در آنان نیافت، به پرده‌ی غیبتش پوشاند و تا دیگر باره به آزمونی لیاقت خود را به اثبات نرسانند ظهورش را نصیب آنان نخواهد ساخت. اوست که اراده‌ی خدا را در امامت و وراثت مستضعفان زمین، جامه‌ی عمل می‌پوشاند و وعده‌ی او را در غلبه یافتن اسلام بر همه‌ی آیین‌های زمان تحقق می‌بخشد. او کسی است که عیسای مسیح با نفس روح‌بخش و نگاه شفاآفرینش، امامت او را گردن می‌نهد و پشت سر او به عبادت پروردگار می‌ایستد. او معجزه‌ی همه‌ی پیامبران را با خود دارد، و در زمان ظهورش پیروان همه‌ی ادیان را به اطاعت خویش می‌خواند. بنابراین اگر سخن از کرامت او به میان می‌آید شرح تاریخ است، نگارش واقعه‌ای است که برای مردمی در آن دوران آغازین غیبت، موضوعیت داشته و برای قانع کردن ناآگاهانی که در شناخت امام خویش به کرامت و اعجاز و غیبگویی او محتاج بودند، اتفاق می‌افتاده است. [صفحه ۸۵] با این توضیح به بیان روایتی از «ابوالادیان» می‌پردازیم که مدت‌ها خدمتگزار امام حسن عسکری علیه السلام بود و نامه‌های محرمانه‌ی آن گرامی را به شهرهای مختلف می‌رساند. او می‌گوید: در ایامی که امام حسن عسکری علیه السلام در بستر بیماری - که به شهادتش منجر شد - به سر می‌برد، بر او وارد شدم. چند نامه

نوشت و فرمود: «این نامه‌ها را به مدائن برسان. تو پانزده روز در سفر خواهی بود و زمانی که در روز پانزدهم به سامراء باز می‌گرددی در خانه‌ی من صدای گریه و عزاداری می‌شنوی و مرا بر تخت غسلخانه می‌یابی.» گفتم: مولای من خدا آن روز را نیورد - اگر چنین شد به چه کسی باید مراجعه کنیم؟ - امام بعد از شما کیست؟ فرمود: «هر کس جواب این نامه‌ها را از تو درخواست کرد. اوست که جانشین و امام پس از من است.» عرض کردم: نشانه‌ای دیگر بفرما. فرمود: «هر کس بر جنازه‌ی من نماز بخواند، اوست که امام پس از من خواهد بود.» عرض کردم: نشان دیگری بیفزا. فرمود: «هر کس از آنچه در «همیان» است خبر داد، اوست که قائم و جانشین پس از من است.» ابهت و هیبت آن حضرت مرا باز داشت از اینکه بپرسم «همیان» چیست و در آن چه چیزی است؟ نامه‌ها را برداشته و بسوی مدائن حرکت کردم و جواب آنها را گرفته همانطور که ایشان فرموده بود پس از پانزده روز وارد سامراء شدم. ناگهان صدای شیون از منزل مولایم [صفحه ۸۶] شنیدم و جعفر بن علی برادر امام حسن عسکری علیه السلام را بر در خانه مشاهده کردم که شیعیان پیرامونش بودند و به او عرض تسلیت می‌کردند و آغاز امامت او را تبریک می‌گفتند. پیش خود گفتم: اگر این امام است پس باید شرایط و احوال امامت دگرگون شده باشد؛ چون او را از قبل به شرابخواری و قماربازی و نواختن طنبور می‌شناختم. پس پیش رفتم و تسلیت و تبریک گفتم ولی او هیچ سؤالی از من نکرد. سپس «عقید» خارج شد و گفت: ای آقای من! برادرت کفن شده برخیز و بر او نماز بخوان. جعفر به همراه شیعیانی که گردش بودند وارد منزل شدند. در داخل منزل بدن کفن پوش شده‌ی حسن بن علی علیهما السلام را مشاهده کردم. جعفر بن علی جلو رفت تا بر بدن برادر نماز بخواند، اما قبل از گفتن تکبیره الاحرام کودک گندمگون با موهایی مجعد و دندانهایی گشاده، از حجره‌ای بیرون آمد و عبای جعفر را گرفته و فرمود: «عمو! عقب برو که من برای نماز بر پدرم سزاوارترم.» جعفر با چهره‌ای در هم کشیده عقب رفت و کودک پیش آمده بر جنازه نماز خواند و او را در کنار قبر پدر بزرگوارش، امام هادی علیه السلام مدفون ساخت. سپس رو به من کرد و فرمود: «ای بصری! جواب نامه‌هایی را که به همراه داری به من بده.» آنها را به او دادم و در دل گفتم: این دو نشانه! فقط نشانه‌ی آخرین یعنی «همیان» باقی مانده. [صفحه ۸۷] سپس بسوی جعفر برگشتم در حالیکه از ناراحتی نفس‌های عمیق می‌کشید. «حاجز و شاء» به خاطر اینکه حجت را بر جعفر تمام کند به او گفت: آقای من! این کودک که بود؟ گفت: به خدا سوگند او را هرگز ندیده و نمی‌شناسم. در حالیکه نشسته بودیم، گروهی از قم به مجلس وارد شدند و درباره‌ی حسن بن علی علیهما السلام پرسیدند و چون خبر رحلت او را شنیدند پرسیدند: پس امام پس از او کیست؟ مردم بسوی جعفر بن علی اشاره کردند؛ آنان بر او سلام نموده و به او تسلیت و تبریک گفتند. و اظهار داشتند که تعدادی نامه و قدری پول با ما هست. باید بگویی این نامه‌ها از کیست و مقدار پول چقدر است؟ جعفر برخاست و در حالیکه لباسش را می‌تکاند گفت: اینها از ما می‌خواهند که علم غیب داشته باشیم!! در این هنگام خادم امام زمان علیه السلام از حجره خارج شد و گفت: نامه‌هایی که با شماست از فلانی و فلانی است و نام صاحبان نامه را گفت و افزود در «همیان» هزار دینار است که نقش ده دینار آن زایل شده است. قمی‌ها نامه‌ها و پولها را به او دادند و گفتند: همان کسی که تو را به این امور خبر داد و بسوی ما فرستاد، امام ماست. [۷۲]. قابل ذکر است که جعفر بن علی که در این جریان به عنوان مدعی [صفحه ۸۸] دروغین امامت مطرح است همان جعفر کذاب است که به خاطر آلودگی‌های مختلفی که داشت راه انحراف پیمود و علی رغم همه‌ی مهربانی‌های امام حسن عسکری علیه السلام، بارها سبب مشکلات فراوان گشت و پس از شهادت او نیز طریق خیانت پیمود و به دربار معتمد رفته او را بر اسرار خانه‌ی برادر و وجود فرزندی به نام «محمد بن الحسن علیهما السلام» آگاه ساخت و سبب دستگیری جاریه‌ی امام حسن علیه السلام و برخی یاران او گشت. از همه شرم‌آورتر آنکه به نزد وزیر معتمد رفته و گفت: مقام پدر و برادرم را برای من قرار ده و من در عوض سالیانه بیست هزار دینار به تو می‌پردازم وزیر او را راند و به او گفت: ای احمق! سلطان، شمشیر و تازیانه‌اش را به خدمت گرفت تا کسانی را که پدر و برادرت را امام می‌دانستند، از این عقیده بازدارد و نتوانست. و برایش میسر نشد که آنان را از این اعتقاد منصرف گرداند و نیز بسیار کوشید تا پدر و برادرت را از آن مقام امامت باز دارد و برایش میسر

نگشت. پس تو اگر پیش پیروان پدر و برادرت امام می‌بودی، دیگر به سلطان و غیر سلطان نیاز نداشتی تا مقام و موجب آنان را برایت ترتیب دهد. و اگر این منزلت را نزد آنان نداری به چنین راهی به آن نخواهی رسید. [۷۳]. [صفحه ۸۹]

آغاز فتنه‌ها

امام حسن عسکری علیه‌السلام قبل از فرا رسیدن شهادت، پیشگویی کرده بود که در سال ۲۶۰ (ه. ق) شیعیان من به تفرقه و چند دستگی دچار خواهند شد. ابوغانم که خود این روایت را نقل کرده می‌گوید: در همان سال که فرموده بود به شهادت رسید و شیعیان و یارانش متفرق گشتند. بعضی از آنان جعفر را امام دانستند، برخی با دیده‌ی شک به امامت جعفر نگرستند، برخی حیران مانده و امام اختیار نکردند و عده‌ای بر دین خود به توفیق الهی ثابت قدم ماندند. [۷۴]. در روایت دیگری آمده است که امام حسن عسکری علیه‌السلام به احمد بن اسحاق می‌فرماید: «ای احمد! در آن زمان که همه‌ی مردم در شک و تردید به سر می‌برند، حال شما چگونه است؟» [۷۵]. از این گونه روایات و نظایر آن پیداست که مخفی بودن امر ولادت حضرت مهدی علیه‌السلام و غیبت همزمان آن حضرت با شهادت پدر بزرگوارشان، راه را بر تفرقه‌افکنان و شبهه‌پراکنان درباره‌ی امامت باز گزارده، و تبلیغات شیطانی حکومت ظلم، و تحریکات عنادآمیز دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام، ایجاد فرقه‌های گوناگونی را باعث گشت. [صفحه ۹۰] مسعودی در این باره گوید: شیعیان بعد از وفات حسن بن علی علیهما‌السلام به بیست گروه تقسیم شدند. [۷۶].

در سایه‌سار کلام امام

تحف العقول، بخش فرمایشات امام حسن عسکری علیه‌السلام. ۱- «اوصیکم بتقوی الله، والورع فی دینکم والاجتهاد لله و صدق الحدیث». شما را به تقوای الهی و پرهیزکاری در دیانت و کوشش برای خدا و راستگویی سفارش می‌کنم. ۲- «جروا الینا کل موده». هر گونه دوستی را بسوی ما جلب کنید. ۳- «أکثروا ذکرالله و ذکرالموت و تلاوة القرآن والصلوة علی النبی صلی الله علیه و آله». زیاد به یاد خدا باشید و مرگ را زیاد به یاد آورید و قرآن را بسیار بخوانید و بر پیامبر زیاد صلوات بفرستید. ۴- «ان الرجل منکم اذا ورع فی دینه و صدق فی حدیثه و أدى الامانة و حسن خلقه مع الناس، قیل: هذا شیعی فیسرنی ذلک». هر کس از شما چون در دینش پارسایی ورزد و در کلامش صادق باشد و امانت را به صاحب آن برساند و با مردم خوش اخلاق باشد، [صفحه ۹۱] و گفته شود: این یک شیعه است، مرا شادمان می‌سازد. ۵- «بئس العبد عبد یكون ذاوجهین و ذالسانین، یطری اخواه شاهدا و یا کله غائبا، ان أعطی حسده و ان ابتلی خانه». چه بد بنده‌ای است آن بنده‌ای که دو رو و دو زبان است، در حضور برادرش او را می‌ستاید و در غیابش بدگوئی و غیبت او می‌کند. اگر نعمتی به او داده شود به او حسد می‌ورزد و اگر به بلایی گرفتار آید به او خیانت کند. ۶- «الغضب مفتاح کل شر». خشم کلید هر بدی است. ۷- «أقل الناس راحة الحقود». کم آسایش‌ترین مردم کسی است که به دیگران کینه ورزد. ۸- «أعبد الناس من أقام علی الفرائض». عابدترین مردم کسی است که واجبات را به درستی انجام دهد. ۹- «أزهد الناس من ترک الحرام». زاهدترین مردم کسی است که حرام انجام ندهد. ۱۰- «انکم فی آجال منقوصة و ایام معدودة و الموت یأتی بغته». شما در مهلت‌هایی به سر می‌برید که رو به کاهش است و در ایامی که شمارش معینی دارد و مرگ ناگهان فرا می‌رسد. ۱۱- «لا یدرک حریص ما لم یقدر له». هیچ انسان حریصی به حرص خود، آنچه را برایش تقدیر نشده نمی‌تواند بدست آورد. [صفحه ۹۲] ۱۲- «من اعطی خیرا فالله اعطاه و من وقی شرا فالله وقاه». هر کس خیری یابد خدا به او عطا فرموده و هر کس از شری بازداشته شود خدا او را بازداشته. ۱۳- «قلب الأحمق فی فمه و فم الحکیم فی قلبه». دل نادان در دهان او، و دهان دانشمند در دل اوست (احمق نیندیشیده سخن می‌گوید و حکیم با تدبر و اندیشه). ۱۴- «لا یشغلك رزق مضمون عن عمل مفروض». - مواظب باش که - پرداختن به رزقی که برایت ضمانت شده است تو را از انجام کارهای واجب باز ندارد. ۱۵- «ما ترک الحق عزیز الا ذل و

لا أخذ به ذلیل الا عز». هیچ عزیزی، حق را وا نگذارد مگر آنکه به ذلت گرفتار شود و هیچ ذلیلی آن را مراعات نکند مگر آنکه عزت یابد. ۱۶- «خصلتان لیس فوقهما شیء: الايمان بالله و نفع الاخوان». دو خصلت است که چیزی برتر از آن نیست: ایمان به خدا و سود رساندن به برادران. ۱۷- «التواضع نعمه لا- يحسد عليها». فروتنی نعمتی است که کسی به آن حسد نمی‌برد. ۱۸- «ما أقبح بالمؤمن أن تكون له رغبة تذله». چقدر برای مؤمن زشت است که دلبستگی و رغبتی داشته باشد که او را خوار می‌کند. [صفحه ۹۳]

به عنوان حسن ختام

تعابیر زیبا و عناوین پرارزش و توصیفات والایی که در زیارت مخصوصه‌ی امام حسن عسکری علیه‌السلام وجود دارد، هر یک به تنهایی می‌تواند بابتی از معرفت امام علیه‌السلام را به روی ما بگشاید و درسی حیاتبخش و سعادت ساز برای مان به ارمغان آورد. در پایان این نوشتار، جانمان را در آرزوی زیارت تربت پاک امام‌مان علیه‌السلام در سامراء، با برخی از فرازهای زیارتنامه‌ی او، صفایی تازه می‌بخشیم. «السلام عليك يا امام الفائزين سلام بر تو ای پیشوای رستگاران السلام عليك يا ركن المؤمنين سلام بر تو ای پشتوانه‌ی خدا باوران السلام عليك يا فرج المهوفين سلام بر تو ای گشایش امر ستم‌دیدگان و حسرت کشیدگان السلام عليك يا وارث الأنبياء المنتجبين سلام بر تو ای میراثدار پیامبران برگزیده السلام عليك يا خازن علم وصی رسول الله سلام بر تو ای خزانه‌دار دانش‌جانشین رسول خدا السلام عليك ايها الداعي بحكم الله سلام بر تو ای فراخواننده‌ی انسانها به حکم خدا [صفحه ۹۴] السلام عليك ايها الناطق بكتاب الله سلام بر تو ای گویای به کتاب الهی السلام عليك يا حجة الحجج سلام بر تو ای حجت بر حجت‌های خداوند السلام عليك يا هادي الأمم سلام بر تو ای هدایتگر امت‌ها السلام عليك يا ولي النعم سلام بر تو ای ولی نعمت السلام عليك يا عيبة العلم سلام بر تو ای گنجینه‌ی دانش السلام عليك يا سفينة الحلم سلام بر تو ای کشتی بردباری السلام عليك يا ابا الامام المنتظر الظاهرة للعاقل حجته و الثابتة في اليقين معرفته المحتجب عن اعين الظالمين و المغيب عن دولة الفاسقين و المعيد ربنا به الاسلام جديدا بعد الانطماس و القرآن غضا بعد الاندراس...» سلام بر تو ای پدر امام مورد انتظار، آنکه برهانش بر خردمند آشکار، و شناختش به یقین ثابت است. از دیدگان ستمکاران پوشیده و از دولت فاسقان نهان است. خداوند بوسیله‌ی او اسلام را پس از زوال درخشش آن، تازه و درخشان باز می‌گرداند و قرآن را پس از مندرس شدن با طراوت و تازه می‌سازد.

پاورقی

- [۱] تذکره‌ی ابن جوزی صفحه‌ی ۲۰۲ - مروج الذهب مسعودی.
- [۲] نقل با تلخیص از کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۲۷، حدیث ۷، باب ولادت و زندگی امام دهم علیه‌السلام.
- [۳] بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه‌ی ۲۰۹، به نقل از عیون المعجزات.
- [۴] مناقب، ابن شهر آشوب، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۲۱ - کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۳۰.
- [۵] بحارالانوار، جلد ۵، صفحه‌ی ۲۳۸ - ۲۳۶.
- [۶] مناقب، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۲۱.
- [۷] در این باره به مناقب و کشف الغمه، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۷۱ - و ارشاد شیخ مفید، صفحه‌ی ۳۱۵، و کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۳۰، مراجعه شود.
- [۸] علل الشرایع باب ۱۷۶ - اخبار الطوال دینوری.
- [۹] ارشاد شیخ مفید، صفحه‌ی ۳۱۵.]

[۱۰] بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه‌ی ۲۶۹، به نقل از خرائج.

[۱۱] نقل با تصرف از کشف الغمه، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۰۲.

[۱۲] بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه‌ی ۳۰۴، به نقل از عیون المعجزات.

[۱۳] مختار خرائج، صفحه‌ی ۲۳۸ - بحار، باب معجزات امام عسکری علیه السلام روایت ۱۰.

[۱۴] مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۲۷ و ۴۲۸.

[۱۵] کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۳۴.

[۱۶] مختار خرائج، صفحه‌ی ۲۳۹ - مناقب، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۳۰.

[۱۷] علی بن اوتاش که خود دشمنی سختی با خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سختگیری فراوان در حق آل ابوطالب علیه السلام داشت، از طرف حکومت هم تحت فشار بود که با ابومحمد علیه السلام چنین و چنان رفتار کن، با اینهمه هنوز تنها یک روز در نزد او گذرانده بود که تحت تأثیر عظمت و رفتار انسان ساز او قرار گرفت و در مقابل او چهره‌ی تواضع بر خاک نهاد و از آن پس جز به دیده‌ی تکریم و احترام به او نمی‌نگریست. و زمانی که او را ترک کرد بیناترین مردم نسبت به حق او بود و همیشه از او به نیکی سخن می‌گفت. ارشاد صفحه‌ی ۳۲۲ - اعلام الوری صفحه‌ی ۳۵۹.

[۱۸] اعلام الوری، صفحه‌ی ۳۵۴.

[۱۹] مهج الدعوات، صفحه‌ی ۳۴۳.

[۲۰] مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۳۳ - کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۴۴ و ۴۴۵.

[۲۱] بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه‌ی ۲۵۹، به نقل از خرائج.

[۲۲] مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۳۸ - ارشاد مفید، صفحه‌ی ۳۲۱.

[۲۳] پاورقی بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه‌ی ۲۶۶، به نقل از مرآة العقول.

[۲۴] ارشاد مفید، صفحه‌ی ۳۲۴ - مناقب، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۳۰ - کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۴۸.

[۲۵] پاورقی بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه‌ی ۱۶۰ به نقل از مقاتل الطالبین، ابوالفرج.

[۲۶] کشف الغمه، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۱۰ - مختار خرائج، صفحه‌ی ۲۱۴.

[۲۷] کشف الغمه، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۰۵ - ۳۰۶ - مختار خرائج، صفحه‌ی ۲۱۵.

[۲۸] ارشاد مفید، صفحه‌ی ۳۱۵ - اعلام الوری، صفحه‌ی ۳۵۰ - کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۱۳.

[۲۹] غیبت شیخ طوسی، صفحه‌ی ۱۳۰.

[۳۰] اعلام الوری صفحه‌ی ۳۵۱ - مناقب آل ابی طالب جلد ۴ صفحه‌ی ۴۲۲ و ۴۲۳.

[۳۱] غیبت شیخ طوسی، صفحه‌ی ۱۳۱ - ارشاد شیخ مفید، صفحه‌ی ۳۱۷ - کافی، ج ۲، صفحه‌ی ۱۱۷.

[۳۲] کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۱۵ - اعلام الوری، صفحه‌ی ۳۵۱.

[۳۳] تحف العقول، صفحه‌ی ۵۱۷.

[۳۴] کمال الدین، جلد ۲، صفحه‌ی ۵۰.

[۳۵] مصدر پیشین، صفحه‌ی ۵۵.

[۳۶] کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۱۶.

[۳۷] غیبت شیخ طوسی، صفحه‌ی ۱۳۹ و ۱۴۰.

[۳۸] اعلام الوری، صفحه‌ی ۳۶۰ - کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۴۶.

[۳۹] مختار خرائج، صفحه‌های ۲۱۲ و ۲۱۳ - بحار، جلد ۵۰، صفحه‌ی ۲۶۰.

[۴۰] کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۴۰، حدیث ۱۱.

[۴۱] بحارالانوار جلد ۵۰، صفحه‌ی ۲۵۳، حدیث ۷.

[۴۲] مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۳۰. قابل ذکر است که جریان انداخته شدن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در جایگاه شیران که حتی در بعضی از زیارات مخصوصه‌ی آن بزرگوار مورد اشاره قرار گرفته است در کتابهای بسیاری نقل شده ولی در اکثر آنها از جمله کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۴۸، بطور خلاصه ذکر شده و به مسأله‌ی دعای حضرت عسکری علیه السلام، برای معتمد اشاره‌ای ندارد.

[۴۳] ارشاد مفید، صفحه‌ی ۳۲۰ و ۳۲۱ - کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۳۶ و ۴۳۷.

[۴۴] کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۴۵، حدیث ۲۰.

[۴۵] رجال کشی، صفحه‌ی ۴۸۳.

[۴۶] مصدر پیشین.

[۴۷] کشف الغمه، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۹۳ - مختار خرائج، صفحه‌ی ۲۹۱.

[۴۸] نقل با تلخیص از کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ - کمال الدین، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۲۰ - ۱۲۵.

[۴۹] طالبین به بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه‌ی ۲۴۷ تا ۳۰۶ مراجعه نمایید.

[۵۰] مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۲۵ - کشف الغمه، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۱۱.

[۵۱] کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۴۳ و ۴۴۴ - مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۳۲ و ۴۳۳.

[۵۲] کمال الدین، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۹۴ و ۱۹۵.

[۵۳] در این بخش از نوشتار، از کتابهای مختلف تاریخی و روایی استفاده شده است و پاره‌ای از مطالب، بویژه برخی تاریخهای ذکر شده محل اختلاف است.

[۵۴] مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۲۶.

[۵۵] حق الیقین، علامه مجلسی، صفحه‌ی ۳۱۶.

[۵۶] مدرک پیشین صفحه‌ی ۳۱۷.

[۵۷] مدرک پیشین.

[۵۸] در سال شهادت امام حسن عسکری علیه السلام تقریباً هیچ اختلافی بین صاحبان نظران نیست. سن آن حضرت در هنگام شهادت ۲۹ یا ۲۸ سال بود. مناقب آل ابیطالب، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۲۲ - کشف الغمه، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۷۲.

[۵۹] کمال الدین، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۴۹.

[۶۰] بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه‌ی ۳۳۶، به نقل از عیون المعجزات، روایت ۱۳.

[۶۱] مهج الدعوات، صفحه‌ی ۳۴۳ - بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه‌ی ۳۱۳.

[۶۲] مدرک پیشین.

[۶۳] با استفاده از جریانات نقل شده توسط احمد بن عبیدالله بن خاقان، کمال الدین، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۲۰ - ۱۲۵.

[۶۴] با استفاده از جریانات نقل شده توسط احمد بن عبیدالله بن خاقان، کمال الدین، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۲۰ - ۱۲۵.

[۶۵] مهج الدعوات، صفحه‌ی ۳۴۵ - غیبت شیخ طوسی، صفحه‌ی ۱۴۴.

[۶۶] اشاره به آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی شوری، «قل لا أسألكم علیه اجرا الا المودة فی القربی». بگو از شما بر رسالت خویش هیچ مزدی جز

دوستی اهل بیت خویش نمی‌طلبم. و آیه ۵۷ سوره‌ی فرقان: «قل ما اسألکم علیہ من اجر الا من شاء أن یتخذ الی ربه سبیلاً.» بگو من از شما بر رسالت خود مزدی نمی‌طلبم مگر از آنکس که بخواهد بسوی پروردگارش راهی بیابد.

[۶۷] کمال‌الدین، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۴۹ و ۱۵۰.

[۶۸] این جاریه که «صیقل» نام داشت بعنوان اینکه دارای فرزندی در رحم خویش است خواست تا نظر مأموران خلیفه را از پیگیری امر حضرت مهدی علیه‌السلام که در آن زمان بیش از پنج سال نداشت منصرف گردانند. این زن تا مدت‌ها تحت نظر قاضی ابن ابی‌شوارب قرار داشت، تا عاقبت چندین حادثه‌ی غیر مترقبه همچون مرگ ناگهانی عبیدالله بن یحیی بن خاقان و شورش صاحت الزنج و یعقوب صفاری باعث اغتشاش اوضاع دربار و بیت قاضی شد و مقدمات رهایی او فراهم گشت.

[۶۹] کمال‌الدین، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۲۰ - ۱۲۵.

[۷۰] مناقب آل ابی‌طالب، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۲۲.

[۷۱] اعلام الوری، صفحه‌ی ۳۴۹ - بحار، جلد ۵۰، صفحه‌ی ۲۳۸.

[۷۲] کمال‌الدین، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۵۰ - ۱۵۲.

[۷۳] مدرک پیشین - و همان مدرک، صفحه‌ی ۱۲۵.

[۷۴] کفایة الأثر، صفحه‌ی ۳۲۶.

[۷۵] بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه‌ی ۳۳۵، به نقل از عیون المعجزات.

[۷۶] مدرک پیشین، صفحه‌ی ۳۳۶، به نقل از مروج الذهب. در پاورقی همین صفحه به تعدادی از این فرقه‌ها اشاره شده است.